

ازار و اذیت هایی که پیامبر اسلام تحمل کردند



محمد تقی صرفی پور



بلاها و مصیبت هایی که پیامبر اسلام تحمل کردند....

هیچ پیامبری باندازه پیامبر اسلام دچار امتحانات و آزمون ها و بلاهای مختلف نگردید. رسول خدا (ص) در طول عمر مبارکش انواع مشکلات را تجربه کردند و با استقامت عجیبی که داشتند همه را پشت سر گذاشتند.

روزهایی که بر پیامبر گذشت توصیف آن با بیان و قلم مشکل است. وقتی برای دعوت مردم به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آن قدر سنگ زدند که خون از پایش جاری شد و پیامبر به باغی پناه برد و

زیر درختی با خدای خود چنین راز و نیاز کرد:
خداوندا! ناتوانی و نارسایی خودم و بی حرمتی مردم را
به پیشگاه تو شکایت می کنم ای کسی که از همه
رحیمان رحیم تری، تو پروردگار منی مرا به که وا
می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده
با من روبرو می شوند، یا به دشمنانی که زمام امر مرا به
دست می گیرند. پروردگارا همین اندازه که از من
خشنود باشی مرا کافیت....

پیامبری که دشمنان گاه او را ساحر خوانده و گاه دیوانه
و گاه خاکستر بر سرش ریخته و یا کمر به قتلش بستند
از جمله مسائل و حوادث تلخ، چندین بار سوء قصد به
جان پیامبر بود. دریک مورد ابوجهل سنگی را بالا برد تا
بر سر حضرت که در حال سجده بود بزند و حضرت را
بکشد ولی دستش در هوا خشک شد.

باردیگر زن یهودی کباب گوسفند درست کرد و به زهر
آغشته کرد. همینکه پیامبر لقمه ای را داخل دهان

گذاشتند دست گوسفند کباب شده به سخن در آمد
و گفت مرا به زهر آغشته اند از من نخور! البته قسمتی از
غذا وارد بدن پیامبر شد و هر سال باعث ضعف و بیماری
حضرت می شد تا اینکه بر اثر همان زهر رحلت فرمودند
لذا مسلمانان می گفتند پیامبر هم شهید شد.

در مورد دیگر یهودیان چاهی را حفر کرده و در آن
نیزه و شمشیر نصب کردند و روی چاه را پوشانده
و حضرت را دعوت کردند که پیامبر از روی چاه عبور
کردند ولی اتفاقی نیافتاد ولی یهودیان که عبور کردند
در چاه افتادند و مردند.

در هنگام بازگشت از جنگ تبوک تعدادی از منافقین
نقشه ترور پیامبر را طراحی کردند که هنگام عبور
حضرت از تنگه از بالای کوه کیسه های پراز سنگ
پرتاب کنند تا شتر پیامبر رم کرده و حضرت را به دره
بیاندازد! ولی جبرئیل حضرت را مطلع کرد و در این مورد
هم تلاش دشمنان بجائی نرسید.

در جنگ احد که مسلمانان فرار کردند و مغلوبه شدند
دشمنان پیامبر را محاصره و تصمیم به قتل حضرت
داشتند ولی با جانبازی حضرت امیر، دشمن فقط توانست
پیشانی و دندانهای حضرت را بشکند.

در موردی منافقین جنگ روانی علیه پیامبر براه انداختند
و به زن پیامبر تهمت زدند که آیات افک در سوره
نور نازل شد و مومنین در مورد تعجیل در قبول حرف
شایعه پراکنان مذمت شدند.

منافقین با راه اندازی مسجد ضرار و با انواع ترفندها می
خواستند پیامبر را تضعیف کنند ولی نتوانستند.

بخاطر رحلت دو پسر پیامبر، حضرت را ابتر می
خواندند ولی با ولادت حضرت فاطمه س، خداوند
نسلی به حضرت داد که تاروز قیامت ادامه دارد.

دشمنان بهترین یاران پیامبر از جمله حضرت حمزه در جنگ احد و زید بن حارثه و جعفر طیار را در جنگ موته شهید کردند.

.

چهار سال محاصره اقتصادی در دره ابوطالب که شبها اهل مکه از صدای گریه بچه های گرسنه خواب نداشتند نیز از حوادث تلخ برای مسلمین بود. ولی با صبر و استقامت حضرت و مسلمین مخصوصا حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه س اینهم تحمل شد و باعث مشکل برای اسلام نگردید.

در جنگ خندق همه احزاب کفار و منافقین و مشرکین حتی یهود تصمیم به ریشه کن کردن اسلام داشتند ولی با حماسه حضرت امیر و با معجزه الهی شکست خوردند و برگشتند.

اجنه کافر قصد حمله به مسلمین را داشتند که پیامبر
اسلام ص، حضرت امیر را به جنگ آنها فرستاد
و حضرت امیر هم رفت و پیروز برگشت.

دشمنان در حمله ناجوانمردانه دهها نفر از قاریان
و حافظان قرآن را کشتند.

پیامبر خدا فرمود بلاهایی که بر من نازل شده بر هیچ
پیامبری نازل نشده است.

پدرش را ندید؛ و مادرش را در کودکی از دست داد

پیامبر خدا شش فرزند داشت که پنج تا آنها در زمان
خود پیامبر رحلت کردند و فاطمه زهرا ماند که او هم
مدت کوتاهی بعد از پیامبر خدا، به شهادت رسید. اما
رسول خدا هیچگاه به درگاه الهی شکوه نکرد.

روایت شده است: وقتی ابراهیم پسر رسول خدا در
کودکی از دنیا رفت، اشک های حضرت در مرگ

¹ وسائل الشیعه، ج3، ص282

فرزندش ابراهیم جاری شد، فرمود: اشک ها از چشم جاری و قلب اندوهناک می شود ولی ما چیزی نمی گوئیم که موجب خشم پروردگار شود و ما به خاطر تو محزونیم، ای ابراهیم!^۲

این ماجرا در مورد مرگ فرزند دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) (طاهر) و یکی از دخترانش هم نقل شده است^۳

در روایت آمده است پیامبر اکرم ، به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند. وقتی وارد منزل او شدند، مرغی را دیدند که بر بالای دیوار تخم گذاشته و تخم آن به میخی بند شده و نیفتاده است. رسول اکرم، در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب کردید؟ قسم به خدایی که شما را به پیامبری برانگیخت، هرگز آسیبی به من نرسیده است! رسول اکرم، تا این جمله را شنیدند،

^۲ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰

^۳ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸

برخاستند و در خانه آن مرد غذا میل نکردند و فرمودند:
«کسی که هرگز مصیبتی ندیده، مورد لطف خداوند
[4].» نیست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «إِذَا أَحَبَّ
اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِذَا أَحَبَّهُ أَحَبَّهُ الْبَالِغَ ابْتِلَاءَهُ؛ آن هنگام که
خداوند، بنده ای را دوست بدارد، او را گرفتار می کند.
و اگر محبت خداوند به او بیش از اندازه باشد، او را
گرفتار فنا می کند.»

از حضرت پرسیدند: گرفتار فنا شدن چگونه است؟
فرمود: «أَلَا يَتْرُكُ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا؛ این گونه که نه مالی
» برای او باقی می گذارد و نه فرزندی

⁴ مصباح یزدی، محمد تقی؛ ره توشه، چاپ دوم، موسسه آموزشی و پژوهشی
امام خمینی؛ 1376 ش. / ص 276

⁵ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۱۸، قم،
کتابخانه ایت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه ق .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «إِذَا أَحَبَّ
 اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ؛^۶ چون
 خدا بنده ای را دوست بدارد او را (در دنیا) مبتلا
 می گرداند، پس اگر صبر کرد او را بر می گزیند و اگر
 «راضی (و خوشنود) شد او را خالص می گرداند
 پیامبر اسلام (ص) فرمود:

ان الله ليغذى عبده المؤمن بالبلاء كما تغذى الوالدة^۷
 «ولدها باللبن»

خداوند بنده مؤمنش را با بلا تغذیه می کند، همان گونه
 . که مادر فرزندش را با شیر تغذیه می کند

^۶ شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسکن الفواد عند فقد الاجبه و الاولاد،

ص ۸۰، قم، کتابخانه بصرتی .

^۷ بحار، ج ۸۱، ص ۱۹۵.

ابولهب و ابوجهل، اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره،
عاص بن وائل، عقبه بن ابی معیط و ابو سفیان جزو این
گروه هستند. ابولهب در تمام دوران بعثت از هیچ
کوششی در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله
کوتاهی نکرد. او و همسرش ام جمیل چنان در تمسخر
و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله پیشقدم شدند که
نامشان در قرآن آمد. ام جمیل وقتی شنید آیاتی درباره
ی او و همسرش نازل شده است اشعاری در هجو پیامبر
صلی الله علیه و آله سرود.^۸

ابوسفیان بن حارث نیز با شعر پیامبر صلی الله علیه و آله
را هجو می کرد. و امیه بن خلف نیز چنان استهزاء می
کرد که به قول مفسران سوره ی همزه درباره ی او نازل
شد.^۹

^۸ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۲.

^۹ سیره نبوی، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۶.

اسود بن عبد یغوث مسلمانان را مسخره می کرد و زمانی که آنان را می دید می گفت: پادشاهان روی زمین آمدند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دید می پرسید: ای محمد امروز از آسمان با تو سخن گفته شده است؟ گفته اند او با وضع بدی مرد^{۱۰}

عاص بن وائل نیز با ابتر خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله او را مسخره می کرد، که آیات سوره ی کوثر در این باره نازل شد^{۱۱}

حکم بن ابی العاص نیز به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و شکرک درمی آورد^{۱۲}

در این میدان نیز ابوجهل پیش قدم بود. روزی در صفا پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و به او ناسزا گفت! اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله جوابی نداد و به خانه

¹⁰ انساب الاشراف، ج 1، ص 132

¹¹ مجمع النبیان، ج 10، ص 549

¹² انساب الاشراف، ج 1، ص 15.

برگشت. ابوجهل هم به سوی محفل قریش در کنار کعبه رفت. حمزه که عمو و برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله بود همان روز در حالی که کمان خود را حمایل کرده بود، از شکار برگشت او پس از انجام طواف به سوی خانه اش حرکت کرد. کنیز عبدالله بن جدعان که شاهد ناسزاگویی ابوجهل بود، جلو آمد و آنچه را دیده بود باز گفت. حمزه با ناراحتی و خشم از همان راه که آمده بود بازگشت و بی آن که به کسی چیزی بگوید کمان خود را بر سر ابوجهل کوبید و سر او شکست و گفت: به او ناسزا می گویی. من ایمان آورده ام و راهی که او رفته است من نیز می روم اگر قدرت داری با من نبرد کن^{۱۳}

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به توحید دعوت می کرد، ابولهب در پی حضرت می رفت و

¹³ سیره ابن هشام، ج 1، ص 313.

سنگ به سوی او می انداخت و می گفت ای مردم
اطاعت نکنید.^{۱۴}

همچنین همسرش چنان پیامبر صلی الله علیه و آله را
آزار داد که خداوند در حق آن ها سوره لهب را نازل
کرد.

گفته شده خداوند از آن روی همسر ابولهب را حمالة
الحطب نامید که خار بر سر راه پیامبر صلی الله علیه و
آله می ریخت.^{۱۵}

روزی نیز ابوجهل در جمع قریش گفت: شما ای گروه
می بینید که محمد چگونه دین ما را بد می شمرد و به
آیین پدران ما و خدایان ما بد می گوید. به خدا سوگند
فردا در کمین او می نشینم و سنگی را در کنار خود می
گذارم، هنگامی که محمد سر به سجده می گذارد، سر
او را می شکنم. فردای آن روز وقتی پیامبر صلی الله

¹⁴ کنز العمال، ج 6، ص 302.

¹⁵ سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 355.

علیه و آله مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابوجهل نیز
برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد اما
رعب عجیبی در دل او پیدا شد و لرزان و ترسان با چهره
ای پریده به سوی قریش برگشت. همه به سویش
دویدند و گفتند چه شد! با صدایی لرزان و هراسان
گفت: منظره ای در برابرم مجسم شد که در تمام دنیا
ندیده بودم لذا منصرف شدم^{۱۶}

روزی نیز عقبه بن ابی معیط پیامبر را در حال طواف دید
و ناسزا گفت و عمامه اش را به دور گردنش پیچید و از
مسجد بیرون کشید که البته عده ای از ترس بنی هاشم
پیامبر صلی الله علیه و آله را از دست او گرفتند^{۱۷}

همو عبایش را بر گلوی حضرت انداخت و تا حد
کشتن او را فشار داد^{۱۸}

¹⁶ سیره ابن هشام، ج 1، ص 298

¹⁷ بحار الانوار، ج 18، ص 204.

¹⁸ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 331

همچنین عقبه همراه ابولهب عذره و کثافات بر در خانه
رسول خدا صلی الله علیه و آله می ریخت^{۱۹}

پیامبر می فرمود: من در میان دو همسایه ی بد بودم
ابولهب و عقبه. آن ها شکمه ها را بر در خانه من می
ریختند^{۲۰}

انداختن شکمه و رحم گوسفند بر سر رسول خدا صلی
الله علیه و آله در حال سجده هم از کارهای قریش
بود^{۲۱}

یک بار نیز خاک بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله
ریختند، آن حضرت به خانه رفت و در آن جا یکی از
دخترانش گریه کنان سر پدر را شست^{۲۲}

به گزارش ابن هشام سخت ترین روز برای حضرت
روزی بود که از خانه بیرون آمد و همه (آزاد و برده)

¹⁹ انساب الاشراف، ج 1، ص 147.

²⁰ طبقات کبری، ج 1، ص 201.

²¹ سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 416.

²² همان

تکذیبش کردند و آزارش دادند، آن روز نگران به خانه آمد و خود را در جامه ای پوشاند و سوره مدثر نازل شد.^{۲۳}

مشركان با واژه هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می کردند قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند، او را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می کردند²⁴ که البته خداوند باز با آیات الهی به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد «بدین سان بر آن هایی که پیش از این بودند، رسولی مبعوث نشد جز آن که گفتند جادوگر یا دیوانه ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توجیه کرده بودند؟

²³ همان، ص 291.

²⁴ سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 271.

نه خود مردمی طاغی بودند. پس از آن ها روی گردان شو. کسی تو را ملامت نخواهد کرد.^{۲۵}

زمانی که این آیه نازل شد «شما و آن چیزهایی که جز خدا می پرستید، هیزم های جهنمید. شما به جهنم وارد می شوید»^{۲۶}

ابن زبیری گفت اگر این طور باشد ما ملائکه را نیز می پرستیم یهود عزیز و نصاری مسیح را. پس آنان هم در جهنم هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: البته از این نوع اگر خودشان دوست داشته باشند که جز خدا معبود واقع شوند، همراه کسی خواهند بود که آن ها را عبادت کرده و در جهنم هستند. خداوند نیز برای دفع توهم این آیه را فرمود: «کسانی که پیش از این مقرر کرده ایم که به آن ها نیکویی کنیم از جهنم به دورند»^{۲۷}

²⁵ الذاریات / 55، 53.

²⁶ انبیاء / 98.

²⁷ همان / 101.

در اصل منظور از آیه خست بت ها و نظایر آن بود که خداوند آن ها را ناتوان از هر نوع کاری و حتی از وارد شدن به جهنم می شناساند و قاعدتا آیه شامل مردمانی چون فرعون است که به ناحق خود را معبود معرفی می کردند.²⁸

حکایتی جالب:

ولید از بزرگان عرب بود و بسیاری از مشکلات به « دست او حل می شد. گروهی از قریش برای حل مشکل نفوذ اسلام در تمام خانه ها به سوی او رفتند و جریان را گفتند و قضاوت او را درباره ی قرآن محمد خواستند و گفتند: آیا قرآن محمد، سحر و ادوست یا کهنانت یا خطابه و سخنرانی هایی است که او ساخته است. ولید مهلت خواست و خود در حجر اسماعیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: پاره ای از اشعارت را بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود

²⁸ سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ج 1، ص 217.

آنچه می خوانم شعر نیست. کلام خداست که برای هدایت شما نازل شده است. بالاخره ولید تقاضای تلاوت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده آیه از آغاز سوره فصلت را خواند هنگامی که به این آیه رسید «فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقهً مثل صاعقهً عاد و ثمود» ولید سخت به خود لرزید و موهایش راست شد. با حالت بهت زده ای از جای خود برخاست و به منزلش رفت و چند روز بیرون نیامد به طوری که قریش او را مسخره می کردند که ولید از دین نیاکانش به در آمده . و داخل دین محمد شده است.^{۲۹}

البته عتبۀ بن ربیعہ نیز نمونه ای دیگر از این دست قضاوت کنندگان است که به حقانیت وحی ایمان آورد.^{۳۰، ۳۱}

²⁹ بحار الانوار، ج 17، ص 211

³⁰ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/4254/28295>

³¹ سیره ابن هشام، ج 1، ص 293

صبر و استقامت پیامبر مهربان

در آیه 127 سوره نحل می فرماید: (وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ)؛ و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می کنند دل تنگ مدار.

ای رسول ما، در برابر تمام سختی ها که از جنگ و دشمن به تو می رسد شکیا باش و صبرت تنها برای خداوند باشد، نه چشمداشت از دیگران. اگر تمام زحمات تو در راه تبلیغ دین و دعوت به سوی خداوند برای افرادی سود بخشید، مأیوس و دلسرد نشو و بی تابی مکن، بلکه با حوصله و خونسردی همچنان به هدایت امت خویش ادامه بده و بر ایمان نیاوردن آنان ناراحت نباش. حزن و اندوهی که از لجاحت برخی افراد کافر و مشرک، به وجود می آید ممکن است یکی از این دو اثر را در انسان داشته باشد: 1. او را برای

همیشه دلسرد و از ایمان آوردن انسان ها ناامید سازد؛ 2.

او را به بی حوصلگی در کارها وادارد. خداوند در آیه

مزبور از اندوه نسبت به هر دو نهی کرده است. گویا

خداوند به رسول خود می فرماید: با شادابی تمام و

حوصله فراوان کار خود را ادامه بده و مبادا به خاطر

طرح و نقشه ها و توطئه های دشمنان سینه ات تنگی

. کند، که ما پشتیبان و یاور تو هستیم

خداوند برای بالا بردن سطح توانایی و بردباری رسول

اکرم (صلی الله علیه و آله) در برابر لجاجت مشرکان و

سرسختی آنان، خطاب به آن حضرت می فرماید: (وَ

لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ

(رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ). (حجر: 97 و 98)

ما می دانیم که تبلیغات سوء و استهزای مشرکان سینه تو

را تنگ و ناراحت می سازد، روح لطیف و قلب حساس

تو نمی تواند در برابر بدگویی های آنان ساکت بنشیند

و سخنان کفرآمیز آنان را تحمل کند. به همین دلیل،

دل‌تنگ و اندوه‌گین می‌شوی. برای بر طرف شدن ناراحتی‌های برخاسته از رسالت و مخالفت‌های دشمنان، از یاد خداوند استمداد جو و به تسبیح پروردگارت پرداز و در برابر ذات پاکش عبادت و سجده به جای آور که ذکر خداوند بر طرف‌کننده نگرانی‌ها و اندوه‌ها و تقویت‌کننده روحیه پایداری و موجب آرامش است.

قرآن می‌فرماید: (وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ) (طور: 48)؛ و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی و هنگامی که [از خواب] برمی‌خیزی به نیایش پروردگارت تسبیح‌گوی

ای رسول‌ما، اگر تو را شاعر و مجنون و کاهن خواندند، شکیبا باش و اگر آیات الهی را دروغ‌های تو به خداوند دانستند و در برابر براهین منطقی تو لجاجت کردند، مبادا دل‌سرد گردی و در انجام وظایف خویش

سستی کنی؛ زیرا تو در برابر علم ما قرار داری و در حفاظت ما هستی، کارهای تو از نظر ما پنهان نیست و تمام تلاش تو را در راه دین مشاهده می کنیم.

قرآن در آیه ای دیگر، شور و عشق وافر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نسبت به هدایت مردم چنین بیان می کند: (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا) (کهف: 6)؛ شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه در پیگیری [کار]شان تباه کنی.

ای رسول ما! گویا می خواهی از شدت ناراحتی، جان خویش را از دست بدهی که چرا مشرکان به اسلام و قرآن ایمان نمی آورند. رهبران الهی اینچنین هستند که از گمراهی مردم رنج می برند و به ایمان آنان عشق میورزند. از اینکه می دیدند تشنه کامانی در کنار چشمه زلال معرفت نشسته اند و از تشنگی فریاد می کشند، ناراحت بودند، اشک می ریختند، دعا می کردند، شب

و روز تلاش می کردند و در نهان و آشکار آنان را تبلیغ و به راه سعادت رهنمون می ساختند. از اینکه مردم راه روشن هدایت را رها کرده و به بیراهه می رفتند، اندوه جانکاهی رهبران را فرا می گرفت. گاه وجود چنین حالتی در رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به قدری شدید می شد که جان او به خطر می افتاد و بیم آن می رفت که جان خویش را از دست بدهد. ضایع کردن گوهر انسانیت، از دست دادن نعمت هدایت و از بین رفتن حس تشخیص، به گونه ای که زشت را زیبا دیدن، و نیز گرفتار آمدن در آتش قهر و غضب پروردگار، ناراحتی های آن حضرت درباره مشرکان و کافران بود. 12 خداوند به او گوشزد می کند که این قدر دلسوزی لازم نیست؛ تو وظیفه ات را به بهترین وجه انجام داده ای، از سرسختی و مخالفت منحرفان غمگین نباش، آنان با نپذیرفتن حق به خود ضرر می زنند. خداوند در آیه زیر به رسول خود می فرماید:

(لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا

خَاضِعِينَ) (شعراء: 3 و 4); شاید تو [می خواهی] از

اینکه [مشرکان] ایمان نمی آورند جان خود را تباه

سازی. اگر بخواهیم معجزه ای از آسمان بر آنان فرود

می آوریم تا در برابر آن گردن هایشان خاضع گردد

خداوند قادر است تمام مشرکان را به اجبار با آوردن

معجزه ای خیره کننده و انکارناپذیر و عذابی سخت،

و اداریه ایمان و خضوع در برابر خویش کند، ولی این

ایمان فاقد ارزش بوده، اهل آن سعادت مند نمی گردند

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با هر زبان و بیانی می

کوشید تا معارف الهی را به مردم بفهماند. از این رو، به

آنان می فرمود: (فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ) (تکویر: 26); به کجا

می روید؟ دین اسلام را رها کرده، به دنبال کدام مکتب

می روید؟ تنها مکتبی که شما را با خدا و جهان و

وظایف آینده و حال، آشنا و مرتبط می کند، مکتب

وحی است و تنها آیینی که زندگی پس از مرگ را
شیرین جلوه می دهد و آن را سفر ابدی می داند، دین
اسلام است. 13

ایستادگی در نبردها

یکی از جلوه های پایدار حضرت محمد(صلی الله علیه
وآله) حضور در جنگ های متعددی است که دشمنان
بر مسلمانان تحمیل کردند. پیامبر(صلی الله علیه وآله)
در این جنگ ها با شجاعت و با تمام وجود مبارزه می
کردند و دیگران را تشویق به مقابله با دشمنان می
نمودند و فرماندهی جنگ را نیز بر عهده داشتند.

خداوند از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواهد که اگر
تمام افراد از اطراف او پراکنده شدند باز به مبارزه
برخیزد و در راه دین کوتاهی و سستی به خود راه ندهد:

(فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَ حَرَضِ
الْمُؤْمِنِينَ) (نساء: 84)؛ پس در راه خدا پیکار کن، جز
عهده دار شخص خود نیستی، و [لی] مؤمنان را [به

مبارزه [برانگیز

به تنهایی برابر دشمن بایست، حتی اگر هیچ کس همراه تو گام به میدان نبرد نگذاشت، تو موظفی با تمام نیرو و ثبات قدم با دشمنان به مبارزه برخیزی

امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «خداوند رسول خود را به تکلیفی امر کرد که هیچ کس را اینچنین امر نکرده بود. او را تکلیف کرد تا به تنهایی در برابر دشمن بایستد، هر چند کسی را برای یاری خود نیابد. 14

هر گاه کار جنگ سخت می شد و دشمن پیشروی می کرد، مسلمانان به طرفی که پیامبر در آنجا نبود می گریختند. آن حضرت یک تنه با دشمنان می جنگید و با اینکه فرمانده بود، نزدیک ترین افراد به دشمن بود، و هیچ گاه میدان نبرد را خالی نمی کرد

قرآن در عدم سازش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با دشمنان می فرماید: (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) (قلم: 9)؛ دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند

سران شرک و کفر دوست دارند تا تو نرمش نشان دهی
و بخشی از فرمان های خدا را نادیده بگیری تا آنان هم
نرمش نشان دهند و از مبارزه با تو دست بردارند.
خداوند در این آیه، او را از این کار نهی می کند.
کافران از او می خواستند مانند رهبران دنیایی دست از
سخت گیری در اجرای اهداف خود بردارند و با سازش
و نرمش با مخالفان خود کنار بیایند. پیامبر اکرم (صلی الله
علیه وآله) هیچ گاه اهل سازش کاری و داد و ستد
سیاسی نبود. او هرگز اهداف مقدس خویش را با ثروت
و مقامات دنیوی معامله نکرد. آن حضرت با تمام وجود
از دین و آیین خویش دفاع کرد و از فراوانی دشمن و
سختی راه هرگز ناامید نگشت. با نشاط به وظایف
خویش عمل کرد و هیچ گاه خستگی و سستی به خود
راه نداد. تمام جنگ ها و مبارزات برای این است که
مردم خداپرست شوند و با خدا ارتباط پیدا کنند. چگونه
می توان با مشرکان کنار آمد و بر سر دین معامله کرد؟

باید با قاطعیت تمام از اصول ارزشی دین دفاع نمود.
هیچ گاه در زندگی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله)
دیده نشده که در جایی از اصول و ارکان دین خویش
عقب نشینی کرده باشد و یا از میدان جهاد فرار کند.
حتی در میدان جنگ احد که کار به متتها درجه
وخامت رسید و اغلب افراد از میدان خارج شده و به
گوشه ای پناه بردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در
میدان ایستاد و با اینکه جراحات پیشانی و دندان، او را به
شدت آزار می داد و ظاهراً هیچ امیدی به نجات او نبود،

ایستادگی نمود. 15

این گفتار را با سخنی از علی (علیه السلام) درباره اسوه
بودن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای همه
مسلمانان به پایان می بریم. آن حضرت فرمود: «... از راه
و رسم پیامبرتان پیروی کنید که بهترین راهنمای هدایت
است، رفتارتان را با روش پیامبر تطبیق دهید که هدایت

کننده ترین روش هاست.»³² 16

پی نوشت ها

- ر.ک: جعفر سبحانی، منشور جاوید: نخستین تفسیر 1
موضوعی قرآن، قم، دارالقران الکریم، 1369، ج 7،
ص 341.

- سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، قم، اسماعیلیان، 2
1371، ج 7، ص 64 / ناصر مکارم شیرازی، تفسیر
نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1368، ج 5، ص
214.

- اکبر هاشمی رفسنجانی، تفسیر راهنما، قم، دفتر 3
تبلیغات اسلامی، 1379، ج 11، ص 14
- نهج البلاغه، ترجمه عبدالمجید معادیخواه، تهران، 4
ذره، 1379، خ 72
- همان، خ 5108

.. همان، خ 6194

.. ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج 27، ص 7121

- محمود شبستری، گلشن راز، تهران، کتابخانه 8

طهوری، 1361، ص 12

- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران، صدرا، 9

1378، ج 16، ص 139

.. جعفر سبحانی، پیشین، ج 7، ص 10347

- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، تهران، المکتبه 11

الاسلامیه، ج 16، ص 95، ح 29

.. ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج 12، ص 12347

- عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن: سیره 13

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در قرآن، قم، اسراء،

1379، ج 8، ص 291

- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، بیروت، 14

دارالاضواء، 1415، ج 8، ص 274، ح 414

- ناصر مکارم شیرازی، قرآن و آخرین پیامبر، تهران، 15
دارالکتب الاسلامیه، 1375، ص 331

انواع تهدید و تطمیع ها

قریش در طول ده سال برنامه های مختلفی را برای از بین بردن نهضت تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تدارک دید که آخرین آن نقشه قتل و اقدامات نظامی بود. فهرست این اقدامات و مقاومت های پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر هر یک چنین است.

1. سیاست فشار قبیله ای اولین اهرم قریش برای مقابله با تبلیغ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فشار از سوی قبیله و به طور طبیعی رئیس قوم، یعنی ابوطالب علیه السلام بود. آنان به طور دسته جمعی نزد او رفتند و گفتند: برادرزاده ات خدایان ما را ناسزا می گوید و آیین ما را به زشتی یاد می کند و به افکار ما می خندد و پدران ما را گمراه می داند. یا از او بخواه دست از ما بردارد یا او

را در اختیار ما بگذار و حمایت خود را از او سلب
کن.⁽⁷⁾

در متن این پیشنهاد دو موضوع «مصالحه» یا «تهدید و
رفع حاشیه امنیتی» مطرح بود

ابوطالب با تدبیری خاص آنان را باز گرداند اما به خاطر
بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و تاثیر سخنان وی
مخصوصا در ماه های حرام که حجاج به مکه می آمد،
آنان بار دیگر نزد ابوطالب آمدند و این بار تنها در قالب
تهدید به وی گفتند: ابوطالب! تو از نظر شرافت و سن بر
ما برتری. قبلا هم گفته بودیم که برادرزاده ی خود را از
تبلیغ آیین جدید باز دار اما تو اعتنا نکردی، اکنون صبر
ما به پایان رسیده است. لازم است او را از هر نوع
فعالیت باز داری و گرنه با او و تو که حامی او هستی
مبارزه خواهیم کرد. ابوطالب قول داد سخنان آنان را به
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید و چون پیامبر
صلی الله علیه و آله حاضر شد، فرمود: عمو جان! به خدا

سوگند هر گاه خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند، تا از تبلیغ آیین و تعقیب هدف خود باز گردم، هرگز چنین نخواهم کرد تا آن که بر مشکلات پیروز شوم و به مقصد نهایی برسم یا در (8) این راه جان دهم.

ابوطالب نیز گفت: به خدا سوگند دست از حمایت تو (9) بر نمی دارم تا ماموریت خود را به پایان برسانی.

دورسازی حامیان

همانطور که گفته شد، قریش دیگر تحمل وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت لذا این بار در صدد برآمدند، تا حمایت های سیاسی و اجتماعی ابوطالب از وی را قطع کنند. (زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جهت اقتصادی از سوی حضرت خدیجه و از جهت سیاسی و قبیله ای از طرف ابوطالب علیه السلام حمایت می شد.) لذا وقتی دور هم جمع شدند گفتند: حمایت

ابوطالب از محمد شاید به این خاطر است که او را به
فرزندی برگزیده است، پس زیباترین جوانان قریش را
نزد او می بریم. آنان (عمارۀ) بن ولید بن مغیره را همراه
خود بردند و گفتند: ابوطالب! فرزند «ولید» جوانی
شاعر، سخنور، زیبا چهره و خردمند است. حاضریم او
را به تو واگذاریم تا به پسری برگزینی و در عوض از
حمایت محمد دست برداری. ابوطالب که از شدت
خشم برافروخته شده بود، بر سر آنان داد زد و گفت:
معامله خیلی بدی با من می کنید. من فرزند شما را در
دامن خود تربیت کنم و شما فرزند [خوانده] مرا بکشید.
(10) به خدا قسم این کار نشدنی است

قریش در صدد بودند به این ترتیب چتر حمایتی
ابوطالب را از سر پیامبر صلی الله علیه و آله بردارند و به
این ترتیب او را به قتل برسانند. از همین نکته اهمیت
وجود ابوطالب برای بقای دعوت پیامبر صلی الله علیه و
آله روشن می شود

تطمیع

گام بعدی قریش برای متوقف کردن تبلیغ رسول خدا صلی الله علیه و آله، تطمیع بود. اما باز ناموفق ماندند آنان تصمیم گرفتند پیامبر صلی الله علیه و آله را با پیشنهاد منصب، ثروت و تقدیم هدایا و زنان زیبا تطمیع کنند، شاید از دعوت خود دست بردارد لذا با هم به خانه ابوطالب آمدند

یکی از آنان گفت: ای ابوطالب! محمد صفوف فشرده ما را متفرق ساخت و سنگ تفرقه در میان ما افکند و به عقل ما خندید و ما را و بت های ما را مسخره کرد. هر گاه محرک او بر این کار نیازمندی است ما ثروت هنگفتی در اختیار او می گذاریم. اگر مقام می خواهد، او را فرمانروای خود می کنیم و سخن او را می شنویم اگر بیمار است، بهترین پزشک ها را می آوریم و... ابوطالب رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و پرسید: چه می گویی؟. فرمود: من از آنان چیزی نمی خواهم

تنها در مقابل چهار پیشنهاد آن ها، یک سخن از من را پذیرند تا در پرتو آن بر عرب حکومت کنند و غیر عرب را پیرو خود کنند. در این لحظه ابوجهل برخاست و گفت: حاضریم به ده سخن تو گوش کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تنها سخن من این است که به یگانگی خدا اعتراف کنید (تشهدون ان لا اله الا الله) این سخن، آنان را چنان در بهت و حیرت فرو برد که از در ناامیدی گفتند: سیصد و شصت خدا را ترک کنیم و خدای یگانه ای را بپرستیم؟! (ندع ثلاث ماء وستين الها . ونعبد الها واحدا؟)

پیشنهاد مصالحه

مشرکان همچنان اصرار داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله کار خود را محدود کند و حداقل با خدای آنان کاری نداشته باشند. به نقل سیره نویسان و مفسران سوره ی کافرون در برابر درخواست چند نفر از اشراف قریش

مانند (حارث بن قیس، عاص بن وائل، ولید بن مغیره، امیه بن خلف) نازل شد. آنان گفتند: ای محمد! بیا و از دین ما پیروی کن، ما هم از دین تو پیروی می کنیم. تو یک سال خدایان ما را پرستش کن، یک سال هم ما خدای تو را عبادت کنیم. در این صورت هر کدام که بر حق باشیم دیگری هم نصیبی از حق برده است

به این ترتیب این اشراف در تلاش بودند با طرح شک در این که صراط واقعی معلوم نیست کدام است، پیامبر صلی الله علیه و آله را به پذیرش قرائت خود وادار سازند و آنان نیز به قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله احترام بگذارند و به این ترتیب بذر شک در دل ها کاشته می شد اما پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان بر یقین خود باقی ماند و قرائت خود را که از منشاء وحی گرفته بود، یگانه قرائت واقعی دانست و در دام آنان گرفتار نشد. اشراف حتی راضی شدند پیامبر صلی الله علیه و آله در ظاهر به خدایان آن ها احترام گذارد و

استلام نماید و آنان خدای محمد را تایید کنند اما سوره
ی کافرون در همین زمان نازل شد و آنان را ناکام
(11) گذاشت .

قل یا ایها الکفرون. لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عبدون «
ما اعبد. و لا انا عابد ما عبدتم. و لا انتم عبدون ما اعبد.
. « لکم دینکم و لی دین

جنگ روانی (استهزاء)

مشرکان که از تاثیر روش های قبلی ناامید شده بودند،
به ابزارهای روانی جدید روی آوردند آنان با تمسخر و
استهزاء این بار تلاش کردند شخصیت پیامبر اکرم صلی
الله علیه و آله را منزوی سازند و نزد مردم عادی او را
تحقیر کنند، شاید از تعداد پیروانش کاسته شود

استهزاء به عنوان یکی از فشارهای روحی در تاریخ
زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله ثبت شده است حتی
ابن سعد، ابن اسحاق و بلاذری اسامی استهزاء کنندگان

از میان ده ها اسمی که ابن سعد⁽¹²⁾ را ضبط کرده اند آورده، تنها دو نفر ایمان آوردند و بقیه در جنگ های و سیره⁽¹³⁾ مدینه کشته شدند یا پیش از فتح مکه مردند نویسان این امر را مربوط به نفرین پیامبر صلی الله علیه و ابولهب و ابوجهل،⁽¹⁴⁾ آله در حق آن ها می دانند اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره، عاص بن وائل، عقبه بن ابی معیط و ابو سفیان جزو این گروه هستند. ابولهب در تمام دوران بعثت از هیچ کوششی در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی نکرد. او و همسرش ام جمیل چنان در تمسخر و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله پیشقدم شدند که نامشان در قرآن آمد. ام جمیل وقتی شنید آیاتی درباره ی او و همسرش نازل شده است اشعاری در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله⁽¹⁵⁾ سرود .

ابوسفیان بن حارث نیز با شعر پیامبر صلی الله علیه و آله را هجو می کرد. و امیه بن خلف نیز چنان استهزاء می

کرد که به قول مفسران سوره ی همزه درباره ی او نازل
شد⁽¹⁶⁾.

همچنین شخصی از ابوجهل طلبکار بود، زمانی که وی
فریاد استغاثه برآورد مشرکان به تمسخر پیامبر را نشان
دادند، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برخاست و به خانه
میزان⁽¹⁷⁾ ابوجهل رفت و او بی اختیار طلب مرد را داد
تمسخر به اندازه ای بود که خداوند فرمود: «انا کفیناک»
(18).

اسود بن عبد یغوث مسلمانان را مسخره می کرد و
زمانی که آنان را می دید می گفت: پادشاهان روی
زمین آمدند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را می
دید می پرسید: ای محمد امروز از آسمان با تو سخن
گفته شده است؟ گفته اند او با وضع بدی مرد⁽¹⁹⁾.

عاص بن وائل نیز با ابتر خواندن پیامبر صلی الله علیه و
آله او را مسخره می کرد، که آیات سوره ی کوثر در

حکم بن ابی العاص نیز به دنبال⁽²⁰⁾ این باره نازل شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و شکاک
درمی آورد⁽²¹⁾.

ناسزاگویی

در این میدان نیز ابوجهل پیش قدم بود. روزی در صفا
پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و به او ناسزا گفت! اما
رسول اکرم صلی الله علیه و آله جوابی نداد و به خانه
برگشت. ابوجهل هم به سوی محفل قریش در کنار
کعبه رفت. حمزه که عمو و برادر رضاعی پیامبر صلی
الله علیه و آله بود همان روز در حالی که کمان خود را
حمایل کرده بود، از شکار برگشت او پس از انجام
طواف به سوی خانه اش حرکت کرد. کنیز عبدالله بن
جدعان که شاهد ناسزاگویی ابوجهل بود، جلو آمد و
آنچه را دیده بود باز گفت. حمزه با ناراحتی و خشم از
همان راه که آمده بود بازگشت و بی آن که به کسی

چیزی بگوید کمان خود را بر سر ابوجهل کوبید و سر او شکست و گفت: به او ناسزا می گویی. من ایمان آورده ام و راهی که او رفته است من نیز می روم اگر ⁽²²⁾ قدرت داری با من نبرد کن.

آزار جسمی

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به توحید دعوت می کرد، ابولهب در پی حضرت می رفت و سنگ به سوی او می انداخت و می گفت ای مردم ⁽²³⁾ اطاعت نکنید.

همچنین همسرش چنان پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داد که خداوند در حق آن ها سوره لهب را نازل کرد.

گفته شده خداوند از آن روی همسر ابولهب را حمالة الحطب نامید که خار بر سر راه پیامبر صلی الله علیه و روزی نیز ابوجهل در جمع قریش ⁽²⁴⁾ آله می ریخت

گفت: شما ای گروه می بینید که محمد چگونه دین ما را بد می شمرد و به آیین پدران ما و خدایان ما بد می گوید. به خدا سوگند فردا در کمین او می نشینم و سنگی را در کنار خود می گذارم، هنگامی که محمد سر به سجده می گذارد، سر او را می شکنم. فردای آن روز وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابوجهل نیز برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد اما رعب عجیبی در دل او پیدا شد و لرزان و ترسان با چهره ای پریده به سوی قریش برگشت. همه به سویی دویدند و گفتند چه شد! با صدایی لرزان و هراسان گفت: منظره ای در برابرم مجسم شد که در تمام دنیا ندیده بودم لذا منصرف شدم⁽²⁵⁾.

روزی نیز عقبه بن ابی معیط پیامبر را در حال طواف دید و ناسزا گفت و عمامه اش را به دور گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید که البته عده ای از ترس بنی هاشم

26) پیامبر صلی الله علیه و آله را از دست او گرفتند

همو عبایش را بر گلولی حضرت انداخت و تا حد
27) کشتن او را فشار داد

همچنین عقبه همراه ابولهب عذره و کثافات بر در خانه
28) رسول خدا صلی الله علیه و آله می ریخت

پیامبر می فرمود: من در میان دو همسایه ی بد بودم
ابولهب و عقبه. آن ها شکمه ها را بر در خانه من می
انداختن شکمه و رحم گوسفند بر سر . 29) ریختند
رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سجده هم از
یک بار نیز خاک بر سر . 30) کارهای قریش بود
رسول خدا صلی الله علیه و آله ریختند، آن حضرت به
خانه رفت و در آن جا یکی از دخترانش گریه کنان سر
31) پدر را شست

و خلاصه این که به گزارش ابن هشام سخت ترین روز
برای حضرت روزی بود که از خانه بیرون آمد و همه

(آزاد و برده) تکذیبش کردند و آزارش دادند، آن روز نگران به خانه آمد و خود را در جامه ای پوشاند و سوره مدثر نازل شد⁽³²⁾.

توهین و نسبت های ناروا

مشرکان با واژه هایی چون «دروغگو» «جادوگر» «دیوانه» «جن زده» «شاعر» و... تلاش می کردند قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را بشکنند. لذا قریش در برابر سؤال مسافران که از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند، او که البته⁽³³⁾ را به عنوان ساحر و شاعر معرفی می کردند خداوند باز با آیات الهی به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد «بدین سان بر آن هایی که پیش از این بودند، رسولی مبعوث نشد جز آن که گفتند جادوگر یا دیوانه ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توجیه کرده بودند؟ نه خود مردمی طاعی بودند. پس از آن ها روی گردان⁽³⁴⁾». «شو. کسی تو را ملامت نخواهد کرد

شکنجه ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله

بلال حبشی، عمار یاسر و پدر و مادر او، عبدالله بن مسعود، ابوذر و... از جمله یاران پیامبرند که آزار زیادی از قریش دیدند

یکی از این افراد ابوذر غفاری است. او چهارمین یا پنجمین نفر بود که مسلمان شد. در دوره ای که هنوز دعوت آشکار شروع نشده بود، او از پیامبر صلی الله علیه و آله کسب تکلیف کرد و حضرت فرمود به قبیله خود برگرد و اسلام را تبلیغ کن. او سوگند یاد کرد که قبل از برگشتن ندای اسلام را به گوش مردم مکه برساند و همین کار را کرد که البته چنان ضرباتی بر او وارد کردند که بیهوش شد. البته او به سوی قبیله اش رفت و ⁽³⁵⁾ آن ها را به اسلام دعوت کرد.

اقدامات فکری

آنچه خواندید تنها تلاش هایی بود که در حد فشار جسمی و روانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، اما از جهت علمی نیز قریش در صدد مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله برآمد تا مانع تبلیغ دین جدید شود. حقیقت این است که اندیشه های عصر جاهلیت سست تر از آن بود که بتواند در مقابل اندیشه های پیامبر صلی الله علیه و آله که برگرفته از وحی بود، مقاومت کند، اما آنان در هر صورت ولو با استفاده از یهودیان در صدد برآمدن با انکار وحی بودن آنچه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسید، اساس نبوت او را زیر سؤال ببرند. آنان ادعا می کردند آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید وحی نیست بلکه مطالبی است که اهل کتاب به او یاد داده اند. قرآن کریم در این باره می گوید: «می دانیم که می گویند [این قرآن ابن اسحاق در یک⁽³⁶⁾» را [بشری به او می آموزد روایت آورده است که منظور از آن بشر (رحمان) در

قرآن به این شبهه پراکنی، ⁽³⁷⁾ شهر یمامه بوده است پاسخی علمی می دهد و می گوید: «لسان الذی یلحدون زبان کسی» ⁽³⁸⁾ «الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین که به او نسبت می دهند عجمی است ولی این قرآن به . «زبان عربی روشن است

همچنین آن ها شباهت قصص انبیاء قرآن را با تورات مطرح می کردند که خداوند فرمود: و کافران گفتند که: این (قرآن) جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند، نیست، حقا آنچه می گویند ستم و باطل است و گفتند این اساطیر پیشینیان است که نگاشته و هر صبح و شام بر او املا می ⁽³⁹⁾ شود .

برخورد فکری دیگر مربوط به ابن زبیری است. زمانی که این آیه نازل شد «شما و آن چیزهایی که جز خدا می پرستید، هیزم های جهنمید. شما به جهنم وارد می ابن زبیری گفت اگر این طور باشد ما ⁽⁴⁰⁾» شوید

ملائکه را نیز می پرستیم یهود عزیز و نصاری مسیح را. پس آنان هم در جهنم هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: البته از این نوع اگر خودشان دوست داشته باشند که جز خدا معبود واقع شوند، همراه کسی خواهند بود که آن ها را عبادت کرده و در جهنم هستند. خداوند نیز برای دفع توهم این آیه را فرمود: «کسانی که پیش از این مقرر کرده ایم که به آن ها در اصل منظور⁽⁴¹⁾ . «نیکویی کنیم از جهنم به دورند از آیه خست بت ها و نظایر آن بود که خداوند آن ها را ناتوان از هر نوع کاری و حتی از وارد شدن به جهنم می شناساند و قاعدتا آیه شامل مردمانی چون فرعون است⁽⁴²⁾ . که به ناحق خود را معبود معرفی می کردند

حکایتی جالب

ولید از بزرگان عرب بود و بسیاری از مشکلات به « دست او حل می شد. گروهی از قریش برای حل

مشکل نفوذ اسلام در تمام خانه ها به سوی او رفتند و جریان را گفتند و قضاوت او را درباره ی قرآن محمد خواستند و گفتند: آیا قرآن محمد، سحر و ادوست یا کهنات یا خطابه و سخنرانی هایی است که او ساخته است. ولید مهلت خواست و خود در حجر اسماعیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: پاره ای از اشعارت را بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آنچه می خوانم شعر نیست. کلام خداست که برای هدایت شما نازل شده است. بالاخره ولید تقاضای تلاوت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده آیه از آغاز سوره فصلت را خواند هنگامی که به این آیه رسید «فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقهً مثل صاعقهً عاد و ثمود» ولید سخت به خود لرزید و موهایش راست شد. با حالت بهت زده ای از جای خود برخاست و به منزلش رفت و چند روز بیرون نیامد به طوری که قریش او را

مسخره می کردند که ولید از دین نیاکانش به در آمده
(43) و داخل دین محمد شده است

البته عتبۀ بن ربیعہ نیز نمونه ای دیگر از این دست
قضاوت کنندگان است که به حقانیت وحی ایمان
(44) آورد

درخواست های بنی اسرائیلی

جاهلان آن گاه که از هر دری ناامید می شوند به طرح
معمایا و خواسته های عجیب و غریب روی می آورند.
درست مثل آنچه درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله
روی داد. آنان ناامید از هر جا در صدد برآمدند از پیامبر
صلی الله علیه و آله خواسته هایی طلب کنند که در
آوردن آن عاجز بماند و بطلان دینش ثابت شود.

آن ها روزی در کنار کعبه اجتماعی برقرار کردند و
پیامبر صلی الله علیه و آله را دعوت نمودند. پیامبر صلی
الله علیه و آله هم خود را به آنجا رساند. قریش از آنچه

محمد صلی الله علیه و آله بر سرشان آورده بود شکوه کردند و گفتند: ما به این شرط ایمان می آوریم که سرزمین ما خشک است، از خدا بخواه آب هایی در این سرزمین جاری شود.

باید باغی در اختیار داشته باشی که از میوه های آن بهره مند شویم و در میان آن آب جاری باشد. آسمان را قطعه قطعه بر سر ما فرو ریزی.

.
کاخی از طلا داشته باشی.

به سوی آسمان بروی و تا نامه ای که نبوت را تصدیق کند از آسمان نیاوری، ایمان نمی آوریم⁽⁴⁵⁾.

البته مسلم است که پیامبران در هر زمینه ای دست به اعجاز نمی زنند بلکه شرایطی لازم است که این درخواست ها فاقد آن ها است

امور محال و غیر ممکن که امکان تحقق ندارد، از قلمرو قدرت بیرون است و هرگز مورد مشیت خدا قرار نمی گیرند.

هدف از درخواست اعجاز این است که به وسیله آن صدق گفتار پیامبر به دست آید و سند و دلیل بر ارتباط او با جهان فوق طبیعت باشد. هر گاه مورد درخواست مردم از پیامبری فاقد این خصیصه شود، دلیلی ندارد که پیامبر کاری را که مربوط به شئون او نیست انجام دهد. لذا چشمه ای که از زمین بجوشد، باغی از خرما، خانه ای از طلا، دلیلی بر ارتباط با غیب نخواهد بود.

منظور از درخواست معجزه، ایمان آوردن است و وقتی آن ها لجوج هستند، چنین درخواستی اجابت نمی شود⁽⁴⁶⁾.

:پی نوشت ها

. سیره ابن هشام، ج 1، ص 245 و 262 1)

2) شعراء / 214

- 3) ان الرائد لا يكذب اهله والله الذى لا اله الا هو انى
رسول الله اليكم خاصة والى الناس عامة والله لتموتن كما
تنامون ولتبعثن كما تستيقظون ولتحاسبن بما تعملون
. وانها الجنة ابدًا والنار ابدًا» سيره حلبى، ج 1، ص 321
- 4) تاريخ طبرى، ج 2، ص 62 و شرح نهج البلاغه ابن
. ابى الحديد، ج 13، ص 210
- 5) سيره حلبى، ج 1، ص 321
- 6) طبقات كبرى، ج 4، ص 100; انساب الاشراف، ج 6
1.، ص 231; سيره نبوى ابن هشام، ج 1، ص 298
- 7) سيره ابن هشام، ج 1، ص 265
- 8) والله يا عماه لو وضعوا الشمس فى يمينى والقمر فى
شمالى على ان اترك هذا الامر حتى يظهره او اهلك فيه
ما تركته

9) سیره ابن هشام، ج 1، ص 265

10) تاریخ طبری، ج 2، ص 67

مجمع البیان، ج 10، ص 552، و عیون الاثر، ج 11)
1. ص 197

12) طبقات کبری، ج 1، ص 200

همان، ص 201، مجمع البیان، ج 6، ص 347

14) دلائل النبوة، بیهقی، ج 2، ص 339

15) انساب الاشراف، ج 1، ص 122

16) سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 356

17) عیون الاثر، ج 1، ص 205

18) حجر / 95

19) انساب الاشراف، ج 1، ص 132

20) مجمع البیان، ج 10، ص 549

- 21) انساب الاشراف، ج 1، ص 15
- 22) سيره ابن هشام، ج 1، ص 313
- 23) كنز العمال، ج 6، ص 302
- 24) سيره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 355
- 25) سيره ابن هشام، ج 1، ص 298
- 26) بحار الانوار، ج 18، ص 204
- 27) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 331
- 28) انساب الاشراف، ج 1، ص 147
- 29) طبقات كبرى، ج 1، ص 201
- 30) سيره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 416
- 31) همان .
- 32) همان، ص 291
- 33) سيره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 271

. الذاریات / 55، 53 (34)

. طبقات ابن سعد، ج 4، ص 223 (35)

. نحل / 103 (36)

. سیره نبوی، ابن هشام، ج 1، ص 311 (37)

. نحل / 103 (38)

. فرقان / 4-3 (39)

. انبیاء / 98 (40)

. همان / 101 (41)

. سیره رسول خدا، رسول جعفریان، ج 1، ص 217 (42)

. بحار الانوار، ج 17، ص 211. نقل از فروغ (43)

. ابدیت، ج 1، ص 290

. سیره ابن هشام، ج 1، ص 293 (44)

اسراء / 93- 91) 45

فروغ ابدیت، ج 1، ص 296) 46³³

ازارهایی که پیامبر از دست بعضی همسران دید!

از بعضی روایات استفاده می شود که بعضی از همسران

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حضرت را اذیت می

کردند حتی خشونت سخن را با ایشان به آن حد

رساندند که می گفتند: «تو گمان می کنی که اگر ما را

طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود

(8)! نخواهیم یافت»؟

اگر این نکته را در کنار بیانات تاریخی ای لحاظ کنیم

که در آنها از ملامت شدن حفصه و عایشه از سوی

پدران شان - عمر و ابوبکر - به خاطر فشار بر پیامبر

(9) برای گرفتن نفقه به میان آمده است،

می توان به این نتیجه رسید که این همسران در این مورد

نیز موجبات آزار رسول خدا را فراهم آورده اند

«: در پنج آیه ابتدایی سوره تحریم می خوانیم :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ

أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ

أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسَرَّ

النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ

عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ

مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ

فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ

جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ *

عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ

مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ

«وَأُبْكَارًا

؛ (ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به

خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟!

و خداوند آمرزنده و رحیم است* خداوند راه گشودن

سوگندهای تان را [در این گونه موارد] روشن ساخته و

خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است* [به

خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای

خود را به بعضی از همسرانش گفت ولی هنگامی که

وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه

ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت

دیگر خودداری نمود هنگامی که پیامبر همسرش را از

آن خبر داد گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه

ساخت؟» فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا با خبر

ساخت» * اگر شما [همسران پیامبر] از کار خود توبه

کنید [به نفع شماست، زیرا] دل های تان از حق منحرف

گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید [کاری

از پیش نخواهید برد] زیرا خداوند یاور اوست و

همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان

پشتیان اویند* امید است که اگر او شما را طلاق دهد

پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار

دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد،

.(!هجرت کننده، زنانی غیر باکره و باکره)"

نیز در آیه دهم این سوره با این بیان الهی مواجه می

«:شویم که

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ

كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا

؛ «عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ

(خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و

همسر لوط مثل زده است آن دو تحت سرپرستی دو

بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت

کردند و ارتباط با این دو [پیامبر] سودی به حال شان

[در برابر عذاب الهی] نداشت و به آنها گفته شد: «وارد

». «آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند»

آن گونه که از مضمون این آیات و تفاسیر آنها برمی

آید در مقطعی از حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

برخی از همسران ایشان رازی از رازهای شان را برملا

کرده و باعث شده اند جناب شان با رنجش خاطر از

کار آنها، برخی امور مجاز و حلال را با سوگندی که

یاد کردند بر خود حرام نمایند. این چه رازی بود که

پیامبر(ص) به بعضی از همسران خود گفت که او

رازداری نکرد؟

مطابق آنچه در منابع تاریخی و آثار سیره نویسان ثبت

شده، این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی «نوشیدن

عسل نزد همسرش زینب بنت جحشم، و دیگرش

، (10)» «تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده بود

و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه «حفصه» بود

(11). که او این سخن را شنید و به «عایشه» بازگو کرد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون از طریق وحی از این

افشای راز آگاه شده بود قسمتی از آن را به حفصه

فرمود و برای آنکه او زیاده شرمنده و خجل نشود از

ذکر قسمت دیگری خودداری کرد.

از مجموع این آیات برمی آید که بعضی از همسران

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نه تنها او را با سخنان خود

ناراحت می کردند، بلکه مساله رازداری که از مهمترین

شرایط یک همسر باوفا است نیز در آنها نبود اما به

عکس رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) با آنها با تمام این

اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حضرت حاضر

نشد تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد و

«تنها به قسمتی از آن اشاره کرد. با این حال تعبیر

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ

«بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»

؛ (زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان

صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند) در آیه

چهارم این سوره نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا

در قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روح عظیم او

تاثیر منفی گذاشت، تا آنجا که خداوند به دفاع از او

پرداخته و با اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است

حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز

اعلام می دارد.

علاوه بر آن در آیه دهم سوره تحریم برای اینکه درس

عملی زنده ای به آن همسران ناهمراه با رسول

خدا(صلی الله علیه و آله) داده شود به ذکر سرنوشت

فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر

بزرگ خدا بودند اشاره می شود و به دو همسر پیامبر

اسلام(صلی الله علیه و آله) که در ماجرای افشای اسرار و

آزار آن حضرت دخالت داشتند هشدار داده می شود

که گمان نکنند علقه همسری پیامبر(صلی الله علیه و آله)

به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد همان گونه که

رابطه همسران نوح و لوط به خاطر خیانت از خاندان

نبوت و وحی قطع شد و گرفتار عذاب الهی شدند.

خیانت همسر لوط این بود که با دشمنان آن پیامبر

همکاری می کرد و اسرار خانه او را به دشمن می سپرد

(12). و همسر نوح نیز چنین بود

آزارهایی که عایشه به رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

رساند منحصر در این موارد نیست و موارد بسیار زیاد

دیگری را نیز شامل می شود. مواردی همچون اسائه

ادب و بالا بردن صدایش بر آن حضرت (صلی الله علیه

(13) (وآله

و یا شکستن ظرف غذایی را که یکی دیگر از همسران

(14) ایشان فرستاده بود

و... . حتی به تصریح مهم ترین منابع حدیثی اهل سنت،

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خانه عایشه را محل

پدید آمدن فتنه نامیده است

؛ «...فَإِشَارَ نَحْوِ مَسْكَنِ عَائِشَةَ فَقَالَ هَاهُنَا الْفِتْنَةُ ثَلَاثًا

([پیامبر] به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود: از

(15)). (اینجا فتنه پدید خواهد آمد

بنابراین اصرار بعضی افراد بر این که همه همسران

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) افراد شایسته و کاملی

(16). بوده اند بی دلیل به نظر می رسد

چرا رسول خدا با وجود آزارهایی که از

جانب امثال عایشه و حفصه وجود داشت آنها

را طلاق نمی داد؟

اما سوال مهمی که هنوز بی پاسخ مانده این است که

چرا پیامبر(صلی الله علیه و آله) از عایشه جدا نشده است

و چرا این همسر حضرت رسول(صلی الله علیه و آله) به

سرنوشت همسران لوط و نوح گرفتار نشد؟ در پاسخ

:باید گفت

اولا

انگیزه های سیاسی ای که پیامبر از ازدواج با زنان قبائل

مختلف از جمله عایشه داشت تا آخر عمر شریف ایشان

هنوز پا بر جا بود. در سال های پایانی حیات پربرکت

حضرت رسول (صلوات الله علیه)، اگر چه تعداد و

امکانات مسلمانان به حدی رسیده بود که دیگر اقلیتی

ضعیف به شمار نمی آمدند اما هنوز آن قدر قدرتمند

نبودند که علاوه بر تهدید دشمنان خارجی، تحمل تنشی

درونی را به واسطه جدایی پیامبر از دختر یکی از مهم

ترین قبائل پشتیبان اسلام داشته باشند. پدید آمدن جنگ

های ارتداد بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

یکی از مهم ترین نشانه های این عدم ثبات جامعه

مسلمانان بود. جنگ های ارتداد یا جنگ های رده

مجموعه جنگ هایی است که اندکی پس از درگذشت

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم)، میان شماری

از قبایل مرتد عرب و مسلمانان در گرفت. این قبایل که

از اسلام برگشته بودند در برابر حکومت اسلامی وقت

اعلام استقلال کرده و بر ضد آن قیام کردند. این جنگ

ها میان سال های ۱۱ تا ۱۳ هـ ق و در زمان خلافت

(17). ابوبکر صورت گرفت

ثانیا

قاعده اصلی بر این است که یک ازدواج، تا پایان عمر

ادامه پیدا کند و طلاق آخرین راه برای همسران قرار

داده شده و توصیه خود معصومین این بوده که تا آنجا

که مقدور است از این امر جلوگیری شود. مثلاً پیامبر

«: اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید

(18) «ما أَحَلَّ اللَّهُ شَيْئًا أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ

؛ (خداوند هیچ کاری را مبعوض تر از طلاق، حلال

نکرده است). شاید یکی از دلایل عدم طلاق عایشه را

بتوان در امثال چنین روایاتی یافت

ثالثاً:

درست است که در تفسیر آیه 10 سوره تحریم گفتیم

در قرآن به دو نفر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت دخالت

داشتند هشدار داده می شود که گمان نکنند همسری

پیامبر به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد؛ همان

طور که رابطه همسران نوح و لوط به خاطر خیانت، از

خاندان نبوت و وحی قطع شد و گرفتار عذاب الهی

شدند.

ولی دلیلی وجود ندارد که به صورت قاعده ای کلی

بگوییم: همه همسران پیامبران در صورتی که مخالف

آنها باشند، باید در «همین دنیا» دچار عذاب شوند.

(19) علاوه بر آن، به موجب آیه 33 سوره انفال

امکان عذاب مردم جامعه حضرت رسول (صلی الله علیه

و آله) [حداقل تا زمان حیات ایشان] منتفی بود. در

حقیقت وجود پر برکت پیامبر به عنوان «رحمة للعالمین»

مانع از آن است که بر این گونه گناهکاران بلا نازل

گردد و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا

انفرادی با وسائل مختلف از میان رفتند، نابود

(20). گردند

پی نوشت:

تفسیر المنار، محمد رشید رضا، دارالکتب . (1)

. العلمیه، بیروت، 1420هـ، ج 4، ص 302

همسران پاک پیامبر و فلسفه تعدد آنها، . (2)

صواف محمد محمود، ترجمه: نور کھتوی، احمد،

انتشارات احسان، تهران، 1381هـ، چاپ: دوم، ص

20 .

تاریخ اسلام، پیشوایی، مهدی، نشر معارف، . (3)

. قم، 1382هـ، ص 176

دَخَلَ زُرَّارَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ . (4)

مُتَاهِلٌ أَنْتَ قَالَ لَا قَالَ وَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لِأَنِّي لَا

أَعْلَمُ تَطِيبُ مُنَاكِحَهُ هَؤُلَاءِ أَمْ لَا فَقَالَ فَكَيْفَ تَصْبِرُ وَأَنْتَ

شَابٌّ قَالَ أَشْتَرَى الْإِمَاءَ قَالَ وَمِنْ أَيْنَ طَابَ لَكَ نِكَاحُ

الْإِمَاءِ قَالَ لِأَنَّ الْأَمَةَ إِنْ رَأَيْتَنِي مِنْ أَمْرِهَا شَيْءٌ بَعْتُهَا قَالَ لَمْ

أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا وَلَكِنْ سَأَلْتُكَ مِنْ أَيْنَ طَابَ لَكَ فَرَجُهَا

قَالَ لَهُ فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَتَزَوَّجَ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ إِلَيْكَ قَالَ فَقَالَ لَهُ

زُرَّارَةُ هَذَا الْكَلَامُ يَنْصَرِفُ عَلَى ضَرْبَيْنِ إِمَّا أَنْ لَا تُبَالِيَ أَنْ

أَعْصِيَ اللَّهَ إِذْ لَمْ تَأْمُرْنِي بِذَلِكَ وَالْوَجْهَ الْآخِرُ أَنْ يَكُونَ

مُطْلَقاً لِي قَالَ فَقَالَ لِي عَلَيْكَ بِالْبَلْهَاءِ قَالَ فَقُلْتُ مِثْلُ الَّذِي

يَكُونُ عَلَى رَأْيِ الْحَكَمِ بْنِ عُثَيْبَةَ وَ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ

قَالَ لَا الَّتِي لَا تَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَلَا تَنْصِبُ قَدْ زَوَّجَ

رَسُولُ اللَّهِ أَبَا الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ وَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ وَ تَزَوَّجَ

عَائِشَةَ وَ حَفْصَةَ وَ غَيْرَهُمَا...»؛ (امام صادق [عليه السلام] از

زراره درباره وضعیت تاهلش می پرسد و می فرماید: ای

زراره! آیا متأهلی یا مجرد؟ گفت: مجردم. آن حضرت

فرمود: چه باعث شده است که ازدواج نکنی؟ گفت:

آنکه را می خواهم نمی یابم و نمی دانم آیا ازدواج با

دیگران جایز است یا نه؟ امام فرمود: چگونه صبر می

کنی با آنکه تو جوان هستی؟ گفت: کنیزی می خرم.

فرمود: از کجا پاک دامنی و اعتقاد نیک کنیزان را می

دانی؟ گفت: کنیز را اگر نخواسته باشم و مطابق میل و

اعتقادم نباشد می فروشم... آن حضرت فرمود: می توانی

با کسانی [از زنان آزاد] ازدواج کنی که هم عقیده‌ات

نبوده اما ناصبی هم نیست همانا پیامبر خدا [صلی الله علیه

و آله وسلم] دخترانش را به ابوالعاص بن ربیع و عثمان

بن عفان داد همان طور که خودش نیز با عائشه و حفصه

ازدواج کرد...»: وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، محمد بن

حسن، انتشارات موسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم،

. 1409 هـ ق، چاپ اول، ج 20، ص 560

تفسير نمونه، مكارم شیرازی، ناصر، دارالکتب . (5)

الاسلامیه، تهران، 1371 هـ ش، چاپ دهم، ج 17،

. ص 386

المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن . (6)

العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، مسلم بن

الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري، المحقق:

عبد الباقي، محمد فؤاد، دار إحياء التراث العربی، بیروت،

. بی تا، ج 1، ص 352 و ج 2، ص 669

. تفسير نمونه، همان، ج 17، ص 283 . (7)

كنز العرفان فى فقه القرآن، جمال الدين . (8)

المقداد بن عبد الله السيورى، منشورات المكتبة

المرتضوية للإحياء الآثار الجعفرية، طهران، بى تا، ج 2،

. ص 238

المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن . (9)

العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، همان، ج 2،

. ص 1104

پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاه که نزد یکی . (10)

از همسرانش به نام «زینب بنت جحش»، می رفت زینب

او را نگاه می داشت و از عسلی که تهیه کرده بود

خدمت ایشان می آورد. این سخن به گوش عایشه رسید

و بر او گران آمد. می گوید: من با حفصه قرار گذاشتیم

که هر وقت پیامبر نزد یکی از ما آمد فوراً بگوئیم آیا

صمغ «مغافیر» خورده ای؟! «مغافیر» صمغی بود که یکی

از درختان حجاز به نام «عرفط» تراوش می کرد و بوی

نامناسبی داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقید بود که

هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود بلکه

به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به

این ترتیب روزی پیامبر نزد حفصه آمد او این سخن را

به پیامبر گفت. حضرت فرمود: من مغفیر نخورده ام

بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، و من سوگند

یاد می کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن

عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالا مغفیر نشسته باشد)

ولی این سخن را به کسی مگو. (مبادا به گوش مردم

برسد، و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود

تحریم کرده؟ و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه

آن تبعیت کنند، و یا به گوش زینب برسد و او دل

شکسته شود): الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور

رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، البخاری

الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبد الله، المحقق: الناصر،

محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاء، بیروت،

1422 هـ، چاپ اول، ج 6، ص 156

از ابن عباس نقل شده که می گوید: از عمر . (11)

پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله)

که بر ضد او دست به دست داده بودند چه کسانی

بودند؟ عمر گفت: حفصه و عایشه بودند: صحیح

. بخاری، همان

. تفسیر نمونه، همان، ج 24، ص 276 . (12)

المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن . (13)

العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، همان، ج 2،

. ص 1084

ر.ك: الجامع المسند الصحيح المختصر من . (14)

أُمُور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، همان،

. ج 2، ص 136

الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور . (15)

رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه، همان، ج

. 4، ص 46

. تفسير نمونه، همان، ج 24، ص 282 . (16)

الدوله العربيه الاسلامى الاولى، عصام . (17)

محمد، دار النهضه العربيه، بيروت، 1995م، چاپ

. اول، ص 237

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، . (18)

نوری، حسین بن محمد تقی، موسسه آل البيت(عليهم

السلام)، قم، 1408هـ.ق، چاپ اول، ج 15، ص

280.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا» . (19)

كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ (ولی [ای پیامبر!] تا

تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد

کرد و [نیز] تا استغفار می کنند، خدا عذاب شان نمی

. (کند)

تفسیر نمونه، همان، دارالکتب الاسلامیه، (20)

تهران، 1374 هـ ش، چاپ سی و دوم، ج 7، ص

154.

حفصه ظرف آتش را شکست!

در روایت است که: روزی بدن مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را تب گرفت و آن روز نوبت قرار داشتن آن حضرت نزد حفصه (دختر عمر) بود. عایشه قدحی از آتش جو به کنیزکی داد و برای آن حضرت فرستاد. کنیزک هنگامی که قدح را به خانه حفصه آورد حفصه پرسید چیست؟ کنیزک گفت: آتش جوی است که عایشه برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده است. حفصه به شدت برآشفته و گفت عایشه به حق من تجاوز کرده است مگر پختن آتش جو از من بر نمی آید؟ یا محبت من نسبت

به پیامبر کمتر از اوست؟ سپس قَدَح را از کنیزک گرفته، بر زمین زد به طوری که قَدَح شکست و آتش بر زمین ریخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پاره ای از قَدَح را که اندکی از آتش جو در آن بود برداشت و تناول فرمود و به دنبال کنیزک آمد و گفت: ای کنیز! اگر عایشه پرسید پیامبر از این آتش خورد بگو آری و آنچه از حفصه دیدی و شنیدی به او مگو که سبب نزاع شود و کدورتی میان آن دو پدید آید که من دوست ندارم غبار ملالی به خاطر کسی بنشیند.

و بعد از این حادثه بود که آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۳۴} یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.» نازل شد^{۳۵}.

^{۳۴} قلم (68): 4.

^{۳۵} منهج الصادقین: 371 / 9.

ماجرای افک (تهمت به زن پیامبر) چیست؟

یکی از جاهایی که پیامبر را خیلی اذیت کردند مساله
تهمت روابط نامشروع به یکی از زنان پیامبر (عایشه یا
ماریه) از طرف عده ای از افراد بود که خداوند در این
باره آیات متعددی در سوره نور نازل فرمود.

در این مورد به پژوهشی که انجام شده اشاره میشود:

ماجرای «افک» که به چگونگی، نیز درس های آن
پرداخته می شود، ماجرای حیثیتی است که متوجه
ساحت مقدس پیامبر گردیده، برخورد خدا و پیامبر در
این جریان بسیار درس آموز می باشد

داستان افک را نقل و سپس بررسی خواهیم کرد

در بخش دیگر به درس های تربیتی و نکات اخلاقی
آیات مربوط پرداخته خواهد شد

آیه افک

ان الذين جاؤوا بالافك عصبه منكم لا تحسبوه شرا
لكم بل هو خير لكم لكل امرئ ما اكتسب من الاثم و
الذى تولى كبره منهم له عذاب عظيم؛

کسانی که آن دروغ را (وارد) آوردند، دسته ای از
شمایند؛ آن را شری برای خود مپندارید، بلکه برای شما
خیر است. هر کسی از آنان را گناهی است که انجام
داده است و آن کس بخش بزرگ آن را به گردن
» گرفته است، عذابی سترگ خواهد داشت

برای آیات افک دو شأن نزول در جوامع حدیثی و
:کتب تفسیری و تاریخی نقل شده است

شأن نزول به روایت اهل سنت

آنچه در منابع اهل سنت بیان شده، به عایشه منتهی می
شود. روایتی که در منابع معتبر آنان مانند صحیح بخاری

آمده و مفسران اهل سنت با اطمینان آن را تنها شأن
نزول تلقی کرده اند، به شرح زیر است

عایشه همسر رسول خدا(ص) می گوید: «پیامبر خدا
هنگامی که می خواست به سفری برود، میان همسران
خود قرعه می افکند؛ قرعه به نام هر کسی بیرون می
آمد، او را با خود می برد. در یکی از غزوات قرعه به نام
من افتاد، با پیامبر(ص) حرکت کردم. چون آیه حجاب
نازل شده بود، در هودجی پوشیده بودم؛ جنگ به پایان
رسید و باز گشتیم، تا به نزدیک مدینه رسیدیم و شب به
استراحت پرداختیم. برای قضای حاجت از لشکرگاه
کمی دور شدم و هنگامی که برگشتم، متوجه شدم
گردنبندی که از مهره های یمنی داشتم، پاره شده است.
برای پیدا کردن مهره ها باز گشتم و معطل شدم. هنگامی
که گردنبند را یافتم و برگشتم، دیدم لشکر حرکت
کرده و هودج مرا هم بر شتر گذارده و رفته اند، گمان
می کردند در آن می باشم ... تک و تنها در آن مکان

ماندم و با خود گفتم: وقتی آنها به منزلگاه بعدی برسند و مرا نیابند، به سراغ من خواهند آمد. همان جا نشسته بودم که خواب بر چشمان من غلبه کرد. اتفاقاً «صفوان» از افراد سپاه اسلام هم از لشکر دور مانده و در عقب سپاه بود که مرا از دور دید و نزدیک آمد، وقتی مرا شناخت، بدون اینکه کلمه ای با من سخن بگوید، «انا لله و انا اليه راجعون» را بر زبان جاری ساخت و شتر خود را خواباند و من بر آن سوار شدم. او مهار ناکه را در دست داشت و آن را از جلو می کشید، تا به لشکر اسلام رسیدیم.

این منظره سبب شد که گروهی در باره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک سازند. کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، عبدالله بن ابی سلول بود. به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید، در حالی که از آن خبر نداشتم. آن زمان بیمار

شدم و پیامبر به دیدنم می آمد، ولی آن لطف گذشته را از او نمی دیدم. نمی دانستم ماجرا چیست

حالم بهتر شد و از خانه بیرون آمدم و کم کم از زنان فامیل از شایعه سازی منافقان آگاه شدم. دوباره بیماری من شدت گرفت، پیامبر به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم که به خانه پدرم بروم. هنگامی که به خانه پدرم آمدم، از مادرم پرسیدم که مردم چه می گویند؟ به من گفت: غصه نخور، به خدا سوگند! زنانی که هووهایی دارند، مورد حسد آنان می باشند و در باره آنها بسیار! سخن گفته می شود

پیامبر(ص) علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را به مشورت خواست که در برابر این سخنان چه کنم؟! اسامه گفت: او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم [یعنی به شایعات اعتنا نکنید] اما علی گفت: خداوند کار را بر تو سخت نکرده، غیر از او همسر بسیار است. از کنیز او در این باره تحقیق کن. پیامبر(ص) کنیز مرا

فرا خواند و از او پرسید: آیا چیزی که شک و شبهه ای در باره عایشه برانگیزد دیده ای؟! کنیز گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است! هیچ کار خلافی از او ندیده ام

در این هنگام پیامبر تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد. بر منبر رفت و رو به مسلمانان گفت: هر گاه مردی مرا در مورد خانواده ام (که جز پاکی از او ندیده ام) ناراحت کند، اگر او را مجازات کنم معذورم؟ همچنین اگر دامنه اتهام دامن مردی را بگیرد که هرگز از او بدی ندیده ام، تکلیف چیست؟

سعد بن معاذ انصاری برخاست و عرض کرد: تو حق داری؛ اگر او از طایفه اوس باشد، گردنش را می زنی و اگر از برادران ما از طایفه خزرج باشد، دستور بده تا اجرا کنیم.

سعد بن عبادہ - بزرگ خزرجیان - که مرد صالحی بود،
در این وقت تعصبات قبیله‌گی او را فرا گرفت و به سعد
گفت: به خدا سوگند! توانایی بر کشتن چنین کسی را -
اگر از قبیله ما باشد - نخواهی داشت

اسید بن خضیر که پسرعموی سعد بن معاذ بود، رو به
سعد بن عبادہ کرد و گفت: به خدا قسم! ما چنین کسی
را به قتل می‌رسانیم. تو منافقی و از منافقان دفاع می
کنی!

چیزی نمانده بود که قبیله اوس و خزرج به جان هم
بیفتند و جنگ آغاز گردد اما پیامبر آرام‌شان کرد

این وضع همچنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید
وجود مرا فرا گرفته بود. یک ماه بود که پیامبر کنار من
نمی‌نشست، ولی خود می‌دانستم از تهمت پاکم و
بالاخره خداوند مسئله را روشن خواهد کرد. سرانجام
روزی پیامبر نزد من آمد، در حالی که خندان بود.

نخستین سخنش این بود: بر تو بشارت و مژده، که خداوند تو را از اتهام پاک ساخت، و این هنگامی بود که آیات «ان الذین جاؤوا بالافک ... نازل شده بود. به دنبال نزول آیات، بر آنانی که این دروغ را پخش کرده» بودند، حدّ قذف جاری شد

نقد و بررسی

در باره سند روایت افک، تاریخ نگار پژوهشگر:
:«سید جعفر مرتضی» می گوید

سندهای روایات مربوط به افک (که در کتاب های « حدیثی صحیح و معتبر اهل سنت آمده است) حتی برای خودشان هم قابل اعتماد نیست و نمی توانند به درستی «.آنها باور پیدا کنند

ابن عباس و ابن زبیر که در زمره راویان حدیث افک قرار دارند، در سال وقوع ماجرا - سال غزوه بنی المصطلق - خردسال بوده اند، زیرا ابن عباس سه سال

پیش از هجرت و ابن زبیر در سال هجرت متولد شدند.
وانگهی ابن عباس در سال هشتم هجری همراه پدرش
وارد مدینه شد و در سال افک در مدینه نبود. بنابراین
طبیعی است که این دو تن ماجرا را از عایشه شنیده
باشند، نه اینکه شاهد و حاضر در ماجرا باشند

ابوهریره - دیگر راوی حدیث افک - در جنگ خیبر
مسلمان شد که پس از غزوه بنی المصطلق بود. او هم یا
از عایشه و یا از «کعب الاحبار» جریان را نقل کرده
است. دیگر راویان حدیث افک هم سرنوشتی بهتر از
افراد پیش گفته ندارند

:این محقق پس از بررسی نتیجه می گیرد

برای اثبات حدیث افک و اتهام زده شده به عایشه، «
»روایت صحیح و معتبر و قابل اعتمادی وجود ندارد

پرسش مهم

روایات بیانگر افک بر عایشه، همه از او نقل شده اند.
این حادثه مهم، در مدینه و برای پیامبر و مسلمانان واقع
شد، ولی چرا تنها توسط یک نفر نقل شده، چرا دیگران
!این جریان مهم را نقل نکرده اند؟

بنا بر نقلی در جنگ بنی المصطلق، ام سلمه نیز همراه
پیامبر در سپاه اسلام حضور داشت. چطور او که بانویی
پرهیزکار و اهل فهم و ایمان و انصاف بود، هیچ سخنی
!از این ماجرا به میان نیاورده است؟

اشکال دیگر اینکه: سعد بن معاذ (که از او در این
روایات سخن به میان آمد) در سال پنجم وفات کرد و
.پس از غزوه بنی قریظه از دنیا رفت

این نکته را هم نباید ناگفته گذاشت که رد پای دسته
بندی های سیاسی و جناح بندی های به وجود آمده پس
از رحلت پیامبر در ماجرای افک دیده می شود. دادن
نقش مثبت و منفی به شخصیت ها و قبایل، یا ستایش و

نکوهش برخی، بر اساس جبهه گیری ها نسبت به
حوادث سیاسی سال های پس از درگذشت رسول
!اکرم (ص) می باشد

محتوای حدیث افک از نگرش کلامی

صرف نظر از اشکالات فراوان سندی که اثبات روایت
را غیر ممکن می سازد، محتوای آن نیز پذیرفتنی نمی
باشد. علامه طباطبائی (قدس سره) پس از نقل روایت
می گوید

همه روایات مربوط به این ماجرا دلالت دارند که
پیامبر (ص) تا زمان نزول آیات، در باره عایشه مشکوک
بود! در حالی که این پندار، با مقام پیامبر سازگار نیست.
چطور سازگار باشد که خداوند می فرماید: «از چه رو
وقتی که آن را شنیدید، مردان و زنان مؤمن، نیک
اندیشی نکردند و نگفتند که این دروغی آشکار
»! است؟

خداوند زنان و مردان با ایمان را به خاطر بدگمانی
سرزنش می کند، که چرا وقتی این دروغ را شنیدید رو
نکردید! یعنی از شرایط ایمان، خوش گمانی در باره
مؤمنان است و پیامبر از مؤمنان عادی سزاوارتر است که
صفت خوش گمانی را داشته باشد و از بدگمانی دور
... باشد

:ایشان می افزاید

علاوه بر آن، بی عفتی (!) خانواده پیامبر موجب رمیدگی
و بی میلی دل های مردم از حضرت می شود، پس
واجب است خداوند حریم پیامبران را از این گونه
زشتی ها پاک گرداند و گرنه دعوت آنها به سوی خدا
بیهوده خواهد بود. همین دلیل عقلی، عفت و پاکدامنی
همسران پیامبران را اثبات می کند. خود رسول خدا از
همه کس به این دلیل آگاه تر است! آیا می شود پیامبر
با نسبت ناروا دادن کسی و یا شایعه دروغی، در باره

پاکیِ همسر خود دچار شک شود؟! علامه طباطبایی در
دنباله می گوید

روایات افک دلالیت دارند که این حرف و حدیث از
زمانی که توسط دروغگویان مطرح شد تا فرجام ماجرا
(که حد قذف بر آنها جاری شد) بیش از یک ماه در
میان مردم جریان داشت و نقل مجلس آنها بود، در
حالی که حکم قذف پیش از آن اعلام شده بود، پس با
این حال چه معنا دارد که پیامبر(ص) این همه مدت از
اجرای این حکم شرعی خودداری کند و منتظر وحی
!الهی در باره همسر خود باشد؟

راز بر پیامبر(ص) پوشیده نمی ماند

:عایشه می گوید

پیامبر مرا برای دیدن «شراف» دختر رئیس قبیله کلب «
فرستاد، وقتی برگشتم، رسول خدا پرسید: چه دیدی؟
گفتم: چیز قابل گفتنی ندیدم! پیامبر فرمود: بر عکس،

پدیده ای دیدنی دیدی! خالی بر گونه او بود که همه
موهای بدنت را سیخ کرد [و این گونه زیبایی او تو را به
وحشت انداخت!] عرض کردم: چیزی از شما پنهان
»! نیست

اگر سرّی برای پیامبر وجود ندارد و مسائل پنهان برای
او آشکار است، چطور در ماجرای افک، برای پی بردن
به حقیقت ماجرا در ماندند و به سراغ نوجوانی مانند
«اسامه بن زید» رفتند و از او مشورت خواستند؟! در
حالی که پدر «زید» که بزرگ تر و باتجربه تر بود، در
قید حیات بود! این گونه چاره جویی، نه تنها با مقام
عصمت و مراتب عالی عقل و خرد خاتم الانبیا (ص)
سازگار نیست، حتی با مقام مؤمن و شوهری عاقل و
باانصاف و مهربان هم سازگاری ندارد.

نقد از زاویه ای دیگر

تعبیر آیه این است که «عصبه» ای این دروغ بزرگ و
تهمت را شایع کردند. در معنای عصبه گفته شده:
«جماعه متعصبه متعاضده؛ گروهی متحد و همکار
با توجه به این معنا، پرسشی بی پاسخ مطرح می شود
دلیل ارتباط و پیوند میان حمنه و حسان و ابن ابی و «
مسطح (ناقلان و ترویج دهندگان تهمت) چه بود؟ آیا
همگی از قریش بودند یا از انصار یا از منافقان؟ در
کدام مجمع گرد هم می آمدند و از کدام گروه توانمند
بودند؟

پرسش با رویکردی جامعه شناختی و با توجه به فرهنگ
قبیله ای حاکم بر حجاز مطرح می شود و توجیه مقبولی
نخواهد داشت.

با توجه به اشکالات اساسی (که اساس روایت را در
هاله ای از ابهام و بلکه انکار قرار می دهد) بیشتر عالمان
شیعه این شأن نزول را مخدوش و مردود می دانند. به

نظر می رسد این گزارش، از مطالب جعلی متعصبانی باشد که به خیال خود برای ام المؤمنین عایشه فضیلت ذکر کرده اند، در حالی که شخصیت پیراسته و الهی رسول خدا(ص) را لکه دار نموده اند! همین دروغ پردازی های تلخ که به دست دوستان نادان و منحرفان ساخته و پرداخته می شود، دستمایه تبهکاران و بدخواهان زشت کردار قرار می گیرد و اسباب توهین و یورش به اسلام و پیامبر را فراهم می سازد

شان نزول دیگر

شان نزول دیگری برای آیات افک نقل شده که برخی مفسران و مورخان شیعه بیان کرده اند، که به شرح زیر است:

پادشاه قبط غلامی به نام «جریح» و کنیزی به نام «ماریه قبطیه» را برای رسول خدا هدیه فرستاد. آن دو اسلام آوردند. رسول خدا(ص) کنیز را نزد خود نگه داشت و

او ابراهیم را به دنیا آورد. پیامبر ماریه و فرزندش را خیلی دوست می داشت، که باعث حسادت عایشه و حفصه گردید تا آنجا که به همراه افرادی دیگر به رسول خدا گفتند: ابراهیم پسر شما نیست!! او فرزند «جریح» است و ما بر این گفته گواهی می دهیم! رسول خدا با آنکه بر دروغ بودن این شهادت و تهمت آگاه بود، ولی چون دریافته بود در جان و دل دیگران اثر می گذارد، اراده کرد حقیقت را برای اصحابش آشکار گرداند؛ بدین خاطر در حال خشم به علی (ع) فرمان داد. برو و «جریح» را بکشد

امام علی (ع) با شمشیر آخته به سوی غلام رفت. وی از ترس فرار کرد و از درختی بالا رفت و امام از پی او برآمد. «جریح» خود را به زمین افکند و جامه او کنار رفت و بر امام آشکار شد که آخته است. او را نزد پیامبر آورد و آنچه دیده بود، بیان کرد. رسول خدا اصحابش را فرا خواند و توطئه آن گروه آشکار گردید و تهمت

شان باطل شد. آنان نیز نزد رسول خدا(ص) آمدند و
آمرزش خواستند

نقد و بررسی

- سند این روایت در تفسیر برهان از طریق «حسین بن 1
حمدان الخصیبی» نقل شده است. آنچه رجالیون بزرگ
در باره این شخص بیان کرده اند، راه هر گونه اعتماد و
اطمینان به این نقل را می بندد

نجاشی در باره او می گوید: «کان فاسد المذهب». شیخ
طوسی در باره او مدح و ذمی ندارد و تنها به این بسنده
کرد که «کتابی نگاشته» اما «ابن غضائری» که به سخت
گیری شناخته شده، بیش از دیگران در باره او سخت
گرفته و گفته است: «کذاب، فاسد المذهب، صاحب
مقاله معلومه، لا یلتفت الیه؛ دروغگو، فاسد مذهب،
دارای اعتقادی معلوم الحال، است و اعتنایی به او نمی
شود».

آیا به نقل فاسد مذهبی (که توجه و اعتنایی به او نمی
!شود) می شود اعتماد کرد؟

2 - همان گونه که شأن نزول نخست، دربردارنده مطالبی
بود که با علم و عصمت پیامبر سازگاری نداشت، این
شأن نزول هم به لحاظ محتوایی از اشکالاتی رنج می
برد:

أ) آیا پذیرفتنی است که پیامبر(ص) تنها به استناد سخن
یکک و یا چند نفر (که ادعای آنها را طبق موازین
اسلامی اثبات نمی کند) دستور کشتن انسانی را صادر
!کند؟

ب) چرا پیامبر بر تهمت زندگان حد قذف را جاری
نساخت و تنها به کشف واقعیت بسنده کرد و بدان رضا
!داد؟

به خاطر اشکالات سندی و دلالتی، این روایت قابل
پذیرش و قابل اعتماد نمی باشد

افک به ماریه

افک و تهمت به ماریه قبطیه همسر پیامبر(ص) و مادر ابراهیم، جدا از اینکه آیات در باره آن باشد یا نباشد، در تاریخ و حدیث ثبت شده، نه تنها در منابع حدیث و سیره پیروان اهل بیت، که در کتاب های حدیثی و تاریخی اهل سنت هم آورده شده است.

شاید به همین خاطر باشد که علامه طباطبایی (قدس سره) پس از نقل روایات بیان کننده این شأن نزول و ذکر اشکالات می گوید:

مگر اینکه این روایات در شرح اصل قصه نارسا «
» باشند.

دانشمند معاصر سیدمرتضی عسکری نیز پس از نقل روایات در منابع اهل سنت می نویسد:

اینها اخبار ماریه و نسبت افک به او در باره فرزندش «
ابراهیم، فرزند رسول خدا در کتب حدیث و سیره

مکتب خلفاست؛ و نمی توان فهمید که آیا سزاوار نبود خداوند در باره این داستان آیاتی نازل کند و ماریه را «! تبرئه نماید؟

علامه شرف الدین نیز این جریان را در اثر ارزنده خود «النص و الاجتهاد» آورده است

چه باید کرد؟

داوری در باره شأن نزول آیات افک پیچیده و بغرنج است. شاید بدین خاطر که از نظر حدیث شناسی نمی شود به روایات موجود اطمینان کرد، بلکه مضامین باطل و اسناد غیر قابل اعتمادی دارند. برخی نتوانسته اند برای این آیات، مصداق بیرونی قابل قبول معرفی کنند و به همان الهام کلی از آیات بسنده کرده اند

به هر حال آنچه مهم است، این شأن نزول ها نیست؛ «مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود که شخص بی گناهی را به هنگام نزول این آیات

متهم به عمل منافی عفت نموده بودند و این شایعه در جامعه پخش شده بود و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت در باره فردی بود که از اهمیت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده
»است.

و این همان سخنی است که علامه طباطبایی (قدس سره)
:پیش تر گفته بود

هر یک از این دو شأن نزول، خالی از اشکال نمی باشد، پس بهتر است که این روایات را به کناری بگذاریم و از متن آیات بحث کنیم؛ ولی مسلّم است که این دروغ و تهمت به بعضی از همسران پیامبر مربوط
»بود.

استاد شهید مطهری (قدس سره) نیز با همین اجمال به
:جریان اشاره دارد

تهمت که مربوط به یک جریان تاریخی است، ...»
یکی از همسران پیغمبر اکرم را در یک جریانی، منافقان
«مورد اتهام قرار دادند

:نویسنده دانشمند «فروغ ابدیت» در این باره می گوید
این فرد بی گناه کیست؟ مفسران در این باره اختلاف «
نظر دارند. غالباً می گویند مقصود عایشه همسر رسول
خدا است و گروهی دیگر معتقدند که مقصود «ماریه»
مادر ابراهیم است. شأن نزول هایی که در این زمینه نقل
می کنند، خالی از اشکال نیست ... آنچه مهم است این
است که بدانیم حزب نفاق می کوشید که زنِ
باشخصیتی را که در جامعه آن روز از مقام و موقعیت
خاصی برخوردار بود، متهم سازد و از این طریق روحیه
«ها را تضعیف کند

شأن نزول نخستِ آیات افک را به خاطر اشکالات
متعدد سندی و دلالتی نمی شود پذیرفت، ولی اگر

ناچار به پذیرش یکی از دو شأن نزول مطرح باشیم،
شأن نزول دوم است، که البته آن هم تبصره و تکمله ای
را می طلبد که هم مهم است و هم لازم؛ نکته تکمیلی
این است: چون اصل اتهام ناروا در باره ماریه مورد
اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است، آیات می تواند برای
تبرئه او و برداشتن فشار روانی ناشی از تهمت آن گروه
باشد. اما این نظر به معنای پذیرفتن همه مضمون روایات
مربوط به شأن نزول نمی باشد، بلکه همان گونه که
علامه طباطبایی فرمود، اگر هم این آیات مربوط به
افک بر ماریه باشد، قطعاً روایات دربردارنده آن ماجرا
دچار اشکالات قطعی می باشند و همه جزئیات آنها را
نمی شود پذیرفت، زیرا از نگرش کلامی نباید آن
مضامین را پذیرفت. البته آیات در مقام اثبات براءت
واقعی فرد مورد اتهام نیست، بلکه براساس موازین
فقهی، براءت ظاهری را نتیجه می دهد؛ چرا که اتهام
زنندگان چهار نفر شاهد بر ادعای خود نیاوردند تا

ادعایشان اثبات گردد. بنابراین خداوند در ماجرای افک از یک ناهنجاری اخلاقی در جامعه اسلامی سخن به میان می آورد و راه چاره و درمان آن را نشان می دهد، نه اینکه آیه برای شخصی اثبات فضیلتی کند

درس های اخلاقی - اجتماعی

پیش تر اشاره شد که هدف از نزول آیات افک اصلاح اخلاق جامعه اسلامی از بیماری اتهام زنی، شایعه سازی و دروغ پردازی است. بیمار دلان، دشمنان و منافقان با دست زدن به زشت ترین کارها می پنداشتند می توانند جلوی درخشش روزافزون اسلام را بگیرند! در این راستا می خواستند با شایعه سازی و تعرض به حریم نبوی، جوّی آشوب زده و بحرانی به وجود آورند و رابطه محبت آمیز میان مؤمنان و اسوه حسنه آنها، پیامبر اکرم (ص) را خدشه دار کنند، ولی اراده الهی چیز دیگری بود.

برخی از نکته های آموزنده و تربیتی آیات افک به
:شرح زیر است

... عدو شود سبب خیر

1. گرچه منافقان و بیمار دلان به صورت سازمان یافته و 1.
گروهی کوشیدند به شخصیت پاک رسول اکرم (ص)
از راه تهمت به خانواده گرامی شان ضربه وارد کنند،
ولی همان گونه که در آیه تصریح شده، ماجرا به خیر و
نفع پیامبر (ص) و مؤمنان و صالحان پایان پذیرفت

پیدا است تلاش بدخواهان، راه به جایی نمی برد و اگر
جلوه ای داشته باشد، بی نتیجه و بی سرانجام است. اگر
مؤمنان با توکل بر خداوند به وظایف خود آگاه و عامل
باشند، فرجام کارهایشان نیک خواهد بود. پس وظیفه
این است که مسلمانان در هر حال از دام شیطانی «شایعه
سازی» و «دروغ پردازی» پیروان شیطان، با عمل به
احکام و مقررات فقهی و اخلاقی اسلام (اثبات ادعا با

شاهد معتبر و نیز خوش گمانی به دیگر مؤمنان) رهایی
یابند و تارهای شیطان را پاره کنند

سختکوشی در راه حق

این ماجرا، عمق دشمنی منافقان و مخالفان عصر 2.
بعثت و اشکال تراشی های پیچیده و سنگین آنها بر ضد
جبهه حق را نشان می دهد. اما پیامبر (ص) و مؤمنان به
رغم مشکلات پیدا و پنهان با «خُلُق عظیم» از گردنه های
سخت گذشتند و راه بندگی حق تعالی را پیمودند، که
درس جاودانه ای برای همه مؤمنان است، که از سنگینی
و بزرگی مشکلات نترسند و راه حق را با ایمان به فرجام
نیکوی آن بپیمایند

امداد الهی

گرچه تهمت بدخواهان تلاطم و نگرانی وسیعی در 3.
جامعه اسلامی صدر اسلام به وجود آورد، ولی پایان
قصه به نفع مسلمانان بود و همواره چنین است، زیرا

باطل نابودشدنی است و خداوند برای پارسایان راه برون رفت از بحران را قرار می دهد.

خوش گمانی

4. در این آیات مسلمانان به خاطر متأثر شدن از فضای تهمت و دروغ و شایعه و انتخاب موضعی تردیدآمیز، سرزنش می شوند، که فهمیده می شود تکلیف اسلامی در چنین جریاناتی خوش گمانی است. وظیفه این است که خوش گمان باشند و به شایعات توجهی نکنند، پس در این گونه قضایا، مؤمنان نه تنها نباید دروغ را باور کنند، که حتی نباید ناظر بی اعتنا باشند؛ بلکه باید به تکذیب شایعه اقدام نمایند.

جامعه اسلامی با کارهای شیطانی آسیب جدی می بیند و اعتماد مطلوب میان مسلمانان از میان می رود و به جای آن فضای روانی شکننده و آسیب پذیر و آسیب رسان به وجود می آید. پس لازمه ایمان، اعتماد

مسلمانان به همدیگر است و نتیجه آن آرامش و سلامت
روحی - روانی جامعه اسلامی خواهد بود

نپذیرفتن تهمت و افترا

زیبایی خیره کننده و پرجاذبه اسلام در این است که 5.
عقاید دینی با اخلاق مذهبی و این دو با قواعد حقوقی و
احکام فقهی، هماهنگی کامل دارند و هیچ ناسازگاری
و ناهمگونی در مجموعه تعالیم و آموزه های اسلامی
وجود ندارد. بر همین اساس در آیه سیزدهم آمده است:
وقتی دروغ پردازان و اتهام زنندگان نتوانند چهار شاهد
و گواه بر ادعای خود بیاورند، نزد خدا دروغگویانند؛
یعنی اگر کسی یا کسانی مسلمانی را نسبت ناروای بی
عفتی دهند، ولی نتوانند چهار گواه بر ادعای خود
بیاورند، تکذیب آنان و نیز پیراسته و منزله دانستن فرد
مورد اتهام، واجبی است که مسلمانان بایستی بدان اقدام
نمایند.

بخشش و دَهِش خدا

6. در آیه چهاردهم خداوند مسلمانان را متوجه این حقیقت می سازد که اگر فضل و رحمت الهی نبود (که با عنایت خداوند و تدبیر پیامبر، دروغگویان رسوا شدند) با خوش باوری و ساده لوحی دچار درد و رنج بزرگی در دنیا و آخرت می شدید، به این صورت که در دنیا از نعمت هدایت فرستاده خدا دور می شدید، که پیامد چنین عملی محروم شدن از رحمت و فضل خدا در آخرت است، و چه درد و رنجی بزرگ تر و !جانسوزتر از این؟

آگاهی مسلمانان و حرمت پیشوایان

7. در آیه پانزدهم، رفتار ناپسند مسلمانان در ماجرای «افک» از زاویه ای دیگر بررسی می شود و مسلمانان سرزنش می گردند چرا در این جریان سخنانی را بر زبان جاری کردند که «علم» و «اطلاع» درستی از آن

نداشتند؟! نیز هر چه را که شنیدند، واگویه کردند و نسبت ناروا به زنی مؤمن [= همسر پیامبر] را سبک! شمرند، در حالی که در میزان الهی بس بزرگ بود؟ جامعه اسلامی و اجتماع مطلوب و مطابق با آموزه های الهی آن است که گفتار و رفتار افراد براساس «علم» و «آگاهی» باشد، چرا که مسلمانان بایستی اهل دقت باشند، نه همانند سهل انگاران، که با هر وَرْشی به سویی! گرایش کنند

تاریخ اسلام به روشنی گواهی می دهد که هر جا شایعه سازی و شایعه باوری در جوامع اسلامی رونق یابد، آسیب های جبران ناپذیری متوجه کیان اسلام و مسلمانان می گردد.

آیه بر دو نکته تأکید دارد: مسلمانان نباید بدون علم و اطلاع سخنی را باور کنند؛ دیگر اینکه حریم رهبران و

پیشوایان اسلام را بزرگ بدارند و سهل و ساده با آن
برخورد نکنند

وظیفه شناسی و برخورد پویا

آیه شانزدهم سوره به گونه ای دیگر مسلمانان را 8.
سرزنش می کند و می گوید: چرا هنگامی که آن سخن
یهوده و دروغ آشکار را شنیدید، نگفتید ما حق نداریم
به این تهمت و دروغ زبان بگشاییم، چرا که بهتانی
بزرگ است؟! این آموزه یعنی مؤمن و مسلمان نباید بی
اعتنا باشد و محافظه کاری پیشه کند، بلکه نسبت به
مسائل و حوادثی که پیرامون او اتفاق می افتد، باید
فعالانه و مسئولانه برخورد کند

انتقاد سازنده

گرچه بیشتر مسلمانان به خاطر برخورد ناپسند خود 9.
در ماجرای «افک» نکوهش شدند، ولی نه نکوهشی از

سرِ عقده گشایی و انتقام گیری، بلکه سرزنی با
رویکرد تربیتی و سازنده

خداوند در آن آیات می خواهد مسلمانان را متوجه
رفتار زشت آنها سازد تا خود را اصلاح کنند، نه اینکه
به آنها بتازد و وعده عذاب دهد! این نکته از آیه هفدهم
:سوره نور فهمیده می شود

خداوند اندرزتان می دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز «
مثل آن را تکرار نکنید»، یعنی مبادا تحت تأثیر شایعات
قرار بگیرید و یا بدتر به آن دامن بزنید. البته ایمان
واقعی، بازدارنده مؤمن از این گونه ناهنجاری ها است،
چنان که زمینه ساز و هموارکننده بستر پذیرش پندها و
موعظه ها است

دسیسه دشمن و هوشیاری مسلمان

در آیه نوزدهم تهدید الهی متوجه کسانی است که 10.
در پی شایعه کردن کارهای زشت میان مؤمنان هستند.

برای این افراد کیفر دردناک دنیوی و اخروی آماده شده، چرا که کار زشت آنها بازی با آبروی مؤمنان و بدنام ساختن آنان است، که معصیت بسیار بزرگی است.

خداوند می فرماید: آنانی که «دوست» دارند میان مؤمنان زشتی ها پراکنند، فرجام بدی خواهند داشت؛ یعنی حتی دوست داشتن چنین وضعی برای جامعه اسلامی ممنوع است و نباید کسی حتی در دل چنین بخواهد. باید دقت داشت که دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمانان همیشه با کار علنی و عملی، دست به تخریب هویت اسلامی نمی زنند، بلکه در مواردی منافقانه و پنهان کارانه هدف های شیطانی خود را دنبال می کنند.

رویکرد تربیتی - اصلاحی

خداوند در آیه بیستم، بخشش و رحمت خود را 11. یادآور مؤمنان می شود؛ یعنی چه دستورهای اخلاقی

(لزوم خوش گمانی مؤمنان به همدیگر) و چه دستور
فقهی (آوردن چهار شاهد برای اثبات ادعا) همه جلوه
هایی از فضل و رحمت الهی نسبت به اهل ایمان است.
مکتب انسان ساز اسلام، در کیفر کردن متخلفان و
گناهکاران رویکرد تربیتی و اصلاحی را در پیش
گرفته، عنصر انتقام گیری کور و بی هدف مورد نظر
اسلام نمی باشد، و این حقیقتی است که به روشنی در
توصیه های اخلاقی و حدود و موازین فقهی قابل دیدن
است.

دوری از شیطان

12. در تربیت، پیگیری و تکرار و در همان حال
خیرخواهی، عناصری لازم و ضروری می باشند. در این
بخش از آیات سوره نور، این ویژگی ها به روشنی دیده
می شود. در آیه بیست و یکم، از بُعدی دیگر به ماجرا
پرداخته شده و مسلمانان از پیروی گام های شیطان

پرهیز داده شده اند. شیطان با اغواگری و وسوسه، انسان
ها را به سوی کارهای زشت و ناپسند می کشاند

تعبیر ظریف «خطوات الشیطان» می رساند که شیطان،
آدمیان را گام به گام و در روند تدریجی، منحرف و
کجراه می سازد. باید توجه و هوشیاری داشت و به آن
سو نرفت و در مقابل، قدم به قدم آراسته به تعالیم و
آموزه های اسلامی شد

!بیخس، تا خدا بیخشد

13. دستور تربیتی و سازنده دیگر در آیه بیست و دوم
آمده است: مؤمنانِ توانگر به نیازمندان بخشش کنند و
از لغزش و اشتباه آنها درگذرند

حق تعالی برای تشویق مؤمنان به عفو و بخشش
خطاکاران، با ملاطفت بسیار می فرماید: آیا دوست
ندارید خدا شما را بیامرزد؟! خدایی که آمرزنده و
مهربان است

قسمت آغازین آیه می گوید: توانگران نباید به خاطر لغزشی که از نیازمندان سر زده است، آنها را از کمک های خود محروم کنند. عفو و گذشت کریمانه از خطاهای دیگران، زمینه ساز جلب آمرزش الهی است.

این گونه بیان حقایق، مؤثرترین پشتوانه عملی شدن توصیه های اخلاقی و دستورهای فقهی و حقوقی اسلام است، ولی ضامن اجرایی، نه از جنس داغ و درفش و پلیس و زندان بلکه ضمانتی برخاسته از ایمان الهی در جان مؤمنان.

ارزش جان و آبروی مسلمان

نه تنها جان مؤمن ارزش بسیار دارد (که در احکام 14. فقهی بیان شده است) عرض و آبروی او نیز ارزش والایی دارد. اتهام زندگان به زنان پاکدامن و نجیب، مورد نفرین می باشند، هم در دنیا و هم در آخرت. چنان که به عذاب بزرگی وعده داده شده اند. در آیات

بیست و چهارم و بیست و پنجم صحنه های خفت و
خواری آنها در آخرت توضیح داده شده است: دست و
پا و زبان آنها در روز حساب، بر ضد آنان گواهی می
دهند؛ روزی که خداوند جزای به حق و سزاوار آنان را
می دهد و آنها خواهند فهمید که حق آشکار، خداوند
است.

قسمت پایانی به این معنا است که ظهور کامل حقانیت
خداوند در قیامت است و آنجا است که همگان حقانیت
الهی را خواهند دید^{۳۶}